

## در بیان عروسی شاهزاده رضا قلی مرتضی

جهان قانون خرمی ساز بود و در پنجگاه در جهات هفت اقلیم ارمنیون سرور بلند آوار  
از کمال غنا بر فتیری در حصار دوران شادروان مرواریدی افراخته و از اوج  
نواہر عینی و درست طاق دشیز جهان آئین جشنیدی و صریح خسروانی ساز داده  
قمر را دی رهاقی ده دله از نقاره ات غم و از شدت شادی شام حجاز و عراق نو  
عرب و عجم مخالفین با موافق در آشکار و نهفتش مغلوب نالشب و آه سهر و خابج  
آیینگان مقام راستی مویی کنان در دارته حیرت منحر کوچک و بزرگ صفایان و  
تاجیک و ترک نیشا پور سایا و نهان را از فرج روزی پرشمناز و شنی مغزان کل خشک طنبور  
اسبابا خن حسرت پنگ زن سینه محنت و ساز اوج و ضيق نعمات زپ و بهم بود  
و پنگ شاطپرده در عزم کوشش شیان فیلی و نهادندیان عشق وصال دیده  
ترانه پرداز زمزمه سرور بذرگویه سیدان زابل و نیز پرداز دو لکت کرامی شاه خسروانی مقام  
و پر مقام ہمد محبب و جبور از شور سماع سامد در حصار صماخ مرکرم سماع و وجود  
و خدمی خوانی سرور سایان دلکش قص افکن دلماهی لیلی و شان بسته نخار  
وادی حجاز و سجد نفر سلک بسماک و سماک و نواهی ماہور و کرد و نیمه پهور کوچک  
پر سید و عذر عزیر آن هنگاره و مقام عزیر آن هنگام را در دو کاه از ل دا بد کوچک  
زمانه لشیده و نخواهد شنید خون درک تاک در جوش بود و پیاله با دختر رسم  
اعتوش ایارغ از دست رفته و سویس غلطیده بیت ز جوش خرمی کاند جهان بیو

ز مین را ناز نا بر آسمان بوده و رسک نگاه مرتبط و درست عقد و وام منخر طراحت فلان لایق  
پسند شده است اعتدل شده

در بیان تحریر هرات نزهت قریں و قلع افغانستانی ابدی از آن سر زمین کر لک نفعیں اند نمایم

بعد از نوروز خیر و تبرکات شیل مطابق سال هزار و صد و چهل که فرمان طبیعت بعزم خیر  
خطه خاک احتمال جزو مزده مبارزان شاخص این شکست شاخ شیخ پریان دی تباخته  
از جما و رآمدند و نو خوشگان نیز پیش ریشه شکوفه بر سرد دری ریحان در بر کرده اند  
هر که پر و شریرو از بزرگ خیر داشته و خیر بر کر فتحه سرور گردان فراز سر و بضم افکنی قد  
علم کرده رایت سر بلندی در عرصه کشن بر افزایخت و قوت نامیه مععارضه ایل خلاف  
پیکان بر که بید تند کرده مفسدان شاران کیز شمارا که از خارج شک بر سر راه سپاه بهار  
دوی از پیکان کیا و مدت  
افشا نزهه بودند از گشوار چیان براند اخست و فر فریدون فروردین شکست بر شکر خیز  
افکنده سرکشان شبان از طریق ده ساحت چمن بخز طقاد دست بر او وده بودند از شوک  
شوکت پر و اخست هر طلیکی ورد آسا و ترید که بید کرفت وزمه از شیخ چلانی پادشاه بر  
بیدنک  
اعدا هلاک شهرا بنا پیش کجا وی الیوس آتشکار کرده اور خوشید افسر با قضا عی قوت غصیر و  
ملکیه حریت و عصیت از غایت تحریر و عزم عزم تحریر هرات مزده و ریاض زده هم رعنیان  
از از این فلک فیضان شد کشائی رایات هر و میان کشته با از و حام شد برا اتفاق  
وار و جامد ابوضالیخان لانوی را با عبدالمطلب خان بر اورش که دران وان حاکم  
شهرزاد

## در بیان تحریر هرات و قلع افغان

توں و در حواشی مملکت لشکه سور عقیدت را حاکمی متون میبودچون نخست پیاره پر کشته  
 پیمانه پر کشته بود در نزول جام جام بلک از د مرین یا سا بخربع کردند مرغ د و برادران  
 پیکران د و برادر در صدیث این اجل د کیا و آنواحی از خون ایشان بدم الاخون  
 بدل شد ان ایزیل اذ اشع مات و در لبع شوال محل موسم پنجه همچون جرم فلک  
 سیکون هزا فوج زرین کمر و نقره رفاقت طلاقی کرد نگشان هضریب هضاب پولاد و نجاشی این  
 چکره از هر طرف اعدا و رضایت نفره مانند طلا صد شیران بی آهون شدند از آتش تحریر و  
 منان و برق بیوف جاستان قلب در قالب فاعنه هری هرثی کردید ساحت  
 پهن دشت فراخ از وجود مبارزان و مخا صهان مطاز رزاه فران شند از سلطنت  
 کا و پیغمبر شور در مرتع هزار فلک سراسیر کشته و میش کشی اسیر جدی اطرافی کویان بیچ  
 بزرگ کر کخت و عرصه محراجی و سیمه صفت و شیوه فیها ذباب و لفڑ کرفت و نامون از کشت  
 غذای اغذای مباب بال کردید و جهان در سیاهی نور چون نزد رسایا بی بو  
 سسترق آمد و چرخ از انجمن کوپندان آن کو سیند ساخت روز سوم حکم والا  
 بیوش بیوش بیوش خوش خرام را خرام خرم بیزدم بسته سور که عرب  
 آر استند ذوال فقار خان ابدالی و ای هرات نیز اطمینار چو هر جلاوت را از خلاف  
 د بیدان مصافت برآمد چار پیش و عز بالقص و القصیض قوارطع مدقع از قول  
 فرقان جنگ بقرع باب مقارت د راول کار آخر القارعه را باید از بندر بر اعدا فروخت

خواهی بیرون باز نمیگذرد و دیگر نمیگذرد بلکه بیرون ایشان ایشان بیرون ایشان بیرون  
 ایشان بیرون ایشان بیرون ایشان بیرون ایشان بیرون ایشان بیرون ایشان بیرون ایشان بیرون

## زرم شکر نادری با افغانستان بدالی هرات

و قوه پهای اشیین نفس بعزم آت آن اعتراف لاله ایالین نار اخزدش بر کشید پنجه  
دیسی که مبارکه همراهی خانمان است  
 پاتی طلاوی پیش نهاده توره حرب را بناز و سیف و سنان تفان و آسیا هی رزم  
خدش به  
 را به توره خون کرد و ان ساخته و نیز از شیر کاکل کلاره صح و هم و پر خم روحی عالیه غالیه سای  
 میدان جمال عجیکرد و کمان پیزایی سپر سو فاراز هر کوشش گوشش و شمان پایام اجل سریند  
 تبر دندوز در دل آزاری دست رو ب رسیده دور و نزدیک منیکذاشت و نیزه بلند در طعن  
 کم فرستان زیاده سرگوتایی رو اندیشت و مان تفک از غلوه تقوی بر روی خصم  
 شکن می افکند و زبان شمشیر تبر بجهدت سرزنش اعدای پیان کسل نیمود بلان خون  
 آشام تا هنگام شام بان کروه عدار شایم من قدار شغون کارزار و برایشان کارزار  
 نزد هنگامیک خسرو شرق عازم غرب و غرب بیوف مبارزان فاعل از طعن و ضرب  
هاب شرق  
 شد ریت الفراف افرادند و از اتفاقات بر جی در سر برخ در خانه از وحکم علی احداث  
 یافته بود آنحضرت بدراز وصول بمسکر فالک کوک برای تفریج ارد و بآن بر ج بلند  
 اساس برآمده بوجو و صلاحت نزد آذرا منونه بر ج اسد ساخته بعد از انکار غشاء عشا  
 پر ده دیره او لو الایھار کشت و طایفه از شب کنیت آنها تفریخت طائنه حول  
صاجان عانی بخشی  
 الا احتیال در آن لیل لمردن مردن را بر خود لازم دهست را بشجون بآزم ساخته از  
ده عالی خدیانی  
 میان هنگاه که بار دوی کرد و آن شکوه پیوی بود با فیلسای آتش فشان مانند خیا  
 بخوبی از رد و کمک شبان ظلما بر کشته جمی از ایشان احاطه بچ کرد و آغاز خیر کی نزد خد پیش دل که

دریان شنیزه رات و قلع افاغنه ابدالی

سیر فلک در برج پیغمبر از همها عیش زهره میباخت با چند من از خاصان که در آن سکام در  
موقف خدمت حاضر بودند بعد از نور پرداخته از بوار قیق و تقیک آن پیچ خاکی را  
با پیچ آشیان مقلوب ساخته و طلا یار داران محل شکل و گز کچیان مریخ فعل با تغییر لون فتح  
تیره روز در او رشد داران دل شیوه شیخ جکل شکوف رفع نزهه سکاف اکثر ریان اسیده تانا  
چاک کردند و آن فرقه پیشانی که آنفت اراده ابودند پیوندیں بین سخت رامعفو و پائی سیر را  
از دست سلوب دیدند سرگشته و بیدست و پاکشته روی تبافتند این اخ اخلاق ادعی  
بالليل از اسنایکه هشت آسمان و سیست پیشی حال سکان قلم مقضو و بود بعد از چند روز  
فوجی از دلا در آن بمحارست سرت نقره ما مور ساخته موکب ای اسجای پل مالان فی الا  
کرفت پیون هری رو د طیان داشت تئی عنان بطرف زندگان فرموده از افغان  
آسنایکر زندگان ایقا نکرند و جمیع از زو سازند را از مرحله زندگی دوست ساختند و  
از اسنایگان مترسل ده نز مقام کمین پیلوانان نوشت افاغنه سیاهی سیاهی را پیون هرمه نظر در آور  
از عین چهل قصور فوجی از فراول کرد و ببرداری رأس ددهاری ذلت قلب آرا  
شدند خاقان عالیستان فی الحال جرس طالع آفرین خوان بخش کوه بخش برآمد  
با فری خوش آسایی دری دخش آذخش افکن و دهایی منا صمان کردند از عون الکو  
بر ارعون پولا و سر ارغون زرم و چنگ چنگ ای ای هنگ خصم افکنی سیر آهنگ ساختند و  
بسیار ده  
بمنظر بیضارب غیره فیضارب فرخهای کاری زمزه زنان اما روتار و شرایین خصم شرکتین کشته باشند

بنده بدان مکان نمایم که نهاده نمایم سکان ای ای

لی بزرگ فرخون هم داشت و این هم مغلوب و مقتول شدن کروهی از افغان

و نیزه راست بمحالف نوازی پرداختند تغییره و متغیره و سنان جانستان لارستان  
کشت و با یک تغییره و روشنیه خم از خمر وین فلک و رکذشت محالقان یاند که کروهی  
کشته که با بخت جا سر خاس رو حاسرو افسوس مریم پرست از اختره بی شیخ و پسر بی پرفلوات فرار  
کشته سخنخون بر آنکه پر اکنده و از پیم سیوف مسدله خود را به تو رسیلد و را فکنند نم  
فوچی کثیر دران خاکساران از راه آب سبکتر از با دبوسی آش شناختند از شب آبرایل  
نار کرده شمع عمر خود را از خوامش خاموش ساختند و جمعی بصیره ساطع ناول و سکانه قاطعه  
پیکک و پلاک از ادعاهستی خاموش کشته مبارزان تا پشت حصار و پائی قلعه  
بسرا فشانی دست یازیده جاده را زداده چون عرق بخصوص خون پالانه و نهاد  
کویا از بدن قلعه و پایی حصار پامش اطراف پلارک رک اکحل و صافن کشاده شد و از اعدا  
خیث العرق مابقی بعیقال بر احتذال خویش زده با سلیق انسان ای عین از عین حسرت کشته  
ذلک بان اذن کفر را اتبعوا الباطل روز دیگر خدیو فریدون فر تحریک رایات ظفر  
انچه حالت ای وی دارد که از این کاره که از شدید تجاعیت کارهای باطل کرد  
فرموده در قریه ناکمان با کمان و میان بارگشایی نزول و از روی احتیاط با احتیاط و  
اضطره ام قلعه کیان مشغول کشته از چهار اطراف افغان را بشتمد ریت اند اختند  
وراه غله و ذخیره را مسد و ساختند و حیل منیم وین مایشون ذوالفقار موہون الفقا  
کشته فخواری لایقا تلوکم جمیعا الافی قری ممحصه او من و راس جدر از فرط خدر کار بست و از  
پشت دیوار بست شهر و حوالی حوالی با خراب حراب جرأت متأجرت و متأجرت نکرد و کرد  
حواب کاره کرد و همچنان خدمتیان

۱۰۶

## دربیان تنجیه برات

میدان معارضت نگر و بیهوده فوجی از یلان بر سر قادی و قلعه اعادی <sup>عاصی</sup>  
دست اذاری  
 بر غورات والعاویات ضمیما ارتکاب واژ مقایع قوا تم فالموریات قدحایقا و لوا  
سپاهی تیرز رو دهنده مورد شده  
 انتقام ارتکاب نموده بچولان دادن فال مجرمات صبیا آثار فاثر ان به لقعا خطا هروان  
غارت گشته کان بینج از کرون باز بیارند  
 طعنات بلاح داسطی مقاد و سلطن چه جمعا بفوج اعدا لائخ و با هر میسانند افغان که  
 بهضمون ان الاشنان لریه لکنود پاداش دستکیری آن برادر لکبر دلکشی او کرد و بود  
درستکردن خود را از خود را نهاد  
 و آن علی ذلک لشهیدیا تفاق ذوق الفقار و آن سحب الخیر شدید در قلعه داری کوشیده ایچ  
دستگاهی از این کوه است  
 از غظرم میهم مکیدت در قبور قلوب بر قبور ایشان مقصور بود لظمهوری آور دند افلاطون  
 او بالعشر مانی القبور و هر کوته مبغضت که از هوا جس بالیه و ربال عداوت سکا ایشان  
چند خلاصه زدن اینجا و تبریز  
 مضرم بود الجهد در میرسانیدند و حصل مانی الصدور و تکنای معقل ایشان را هم پی  
دستگاهی اینجا و مسد کی اینجا  
 عقول عقول یافت دهم دست تدیران را هم بگم او متذکر در همان او آن سرکرد  
برستک خودی اینجا آنها دلنش بخرا را نهاد  
 که ماورباخت ناحیت فراه بود از دهی فرازه است و فرهی و ارتباط جاش در قلا  
شان را شک  
 خاش با افغانه او خاش که با ذوق الفقار خان خویش و خاش بودند پر خاش نموده جمعی از  
 ایشان را با سرکرد آن گرد و سرکرد قلو خاش را متصرف کشید و همچنین از جندو  
 پناخت کرشک کرشک بلاد بوده ماورکشته با قبائل خدیوزین داورد روایی  
 قلعه است ماه عمر بیاری از افغان را بمحاقه قریں محاقد و لیست ساخته و کشک و  
بسیار کردند سیب آخره  
 زین داورد بجیله تنجیه در آمد و در همان نیکام حسین خان غلچایی والی قندمار چون کشی خود را

## فتح قلعه هرات و شکست افغان

کرفتار بجهه متالق وید خواست که مساح حال شکر را پس از مساح بدایم تا لف کشید و دود  
 احوال را از لطمہ آن دریائی پر شور و شر را غمی بخشد لقص استویل ز نفس ممدوه برانجینت و  
 برای فرقیین فرقیین فرقی فرقی فرقی و فرقی فرقی عامل مدلول و اذ القو الذین امنوا قالوا  
 آمنوا و اذ خلو الی شیاطینهم قالوا انما عکم کشته جمی از خواص خود را بهم خدمت سکھانی بدر کا  
 عالم و سیدال راکه سروار شکرش بود نابرجیل جملی با خلی اشام من الاخیل بامداد طلاقه  
 ابدالی فرستاد و بعد از چندی که زور بازوی شوکت ناوری دست پادشاهی سرکشان  
 افغان را تاپ داده تاپ و توان از ایشان مسلوب ساخت آنکروه و دو الفقار  
 را از هرات از عاج و سبزه راه اخراج کرد و از حضرت والامتنعی حضور اسد پارغا  
 و متعدد قلعه این قلعه شدند ثم استخدموه اعمال من بعد ما جامی تمیم الیفات بیان استخدموه احصار اصحاب  
 سیدال بشا بهده این وین وضعیت از اهل قلعه بایوس و بوحشت مانوس کشته با جد و پیغام  
 در چندس لیل زنگنه ای اهتملاک مرکب بخت بیرون تاخت و از روی بمحل و محل  
 پیغام ناشست قدرها را برابر اتفاقه بغاۃ قلعه ولایت و ایالت به اسد پارخان که صفت نار  
 شکی خیلت نارشی در جبلت خیلت سرشت مرکوز و اشت غایت کشته اسد پارخان  
 باز نار حکمرانی در قلعه کشود و پا از آستان و دست از آشین کشیده به بسط بساط قبرط  
 طیان و قبض مقابض قواصب عصیان پرداخت و باضلال بجهه غصه ایان متظاهر  
 بمناسن باره کشته دوباره باره عقوق جولاان و بجانب تجاذب کراید چون احاطه خطه

## دریان توجه حضرت شاه طهماسب پنجه بیان

هرات و احمد و حصار و حصار استاد و یافت قدر بلغ اشغال آذالور کین و جاوز الخرازم الظاهر  
بتحکیم و تعلیق ظلم اغره ماه رمضان استهان و مثل یهیل شعبان فی رمضان اعممال و قدر  
درست هیل ماه صیام که قلود ارجمند برین در باب فتح شهر از کلید بلال بر اعانت هملا  
اطهار کرد و بعد اختر طالع را ماند ماه سیام بی فروع دیده طوعاً او ر دعا بباب  
قلعه کشود خدا فاغنه فرات نیاز باب اطاعت در آمدند و مساعدة همراهان  
فرات با هرات از منهایت مالک محروم شد اسد یار خان چون راه چان  
را بسته و سبل حیل را کسته دید از روی ذل بزلزل زیل استقفا  
و استیلا ذور آوخت و از موقف پشارت و پشارت و اشارت با شارت  
فالیوم نجیک بید نک سنت ظهر کشته اجازه رفتن مولانا حاصل کرده برفت  
پس امروز آنجی تاریخ مراجعت نهاد

دریان توجه حضرت شاه طهماسب پنجه بیان و  
و رجعت خراقب الشان سیر اینجا یوجه الایات نجیب

بعد از انگرد خدیو عالیشان با غرم جزم کسر و حزم صولات مخالفان و فتح عراق و آفر  
با شجان کرده رفع فتنه افغان را فصب العین چشت ساخت و اما عیش شوکت  
لضیب والویه نصرت نصایب را بحوب خراسان برآ فراخت اعیان و لث خضرت  
شاه طهماسب این پرسنجه شوق اشراع و از شجاع قلعه بیان کریان کبر و اعیمه ملکت  
ستانی مکنون ضمیر کشته تقدیم خباب نادری هیمات هیمات انجام الا خضر کرا جهاد  
چند صد بیانی بجز

لطف اینجا  
لطف اینجا

## رزم شکر شاه طهماسب پاشای سر عسکر و میمه انتمام و مبیه

بر میان استند و شجاعان فی والاعاق عراق و زر مجومیان آذربایجان را اجتماع و غرم و رای ای  
بعد و بیعد و تعدد عدد خاطلایع داده در ما و جاوی الآخرسته نهار و صند و چهل و  
در موکب شاهی از اصحابها رایت نهضت بجانب مقصد افراد ختند علی پاشای سر عسکر  
رومه که از دو ولت غماینه باستخفا طایروان نامور بود آن قلعه برآمد که کار و دخانه کرنی را بجود  
عسکر فولا پیکر سه آهن بست و منتظر طهو کوکبه شاهی نشست خنوار پوشانه که از رو خانه شده  
سته ترا نیل بجانب اهدای شکریل نمودند صفوت ممتد و الوف مسوده و رحوف  
متد و میمه با عده و عده بضریب ممتد مغلوب و شات از شات  
آیست بذکر ذکر شر بایست جانه ایشان بو شات جلاوت میان مسلوب و توچانه و خیام و اسباب شان محبوک شته  
بسیت قلعه عطف عنان کردند پس موکب شاهی با کوکبه و گلکوبه و نشنه و دید بهار  
خارج قلعه تجاوز نموده در جانی غربی قلعه در سه فرجی اطنا ببارگاه را با ونادی خی  
نهار پیخ میتو دسان خنده چون شکریان را تو سب طبع جمیع سرکش فعل شوقشان  
هوای قلعه گیری در آتش بود بعد از چند روز بی محابا و درنگ برخلاف راه رای  
و فنیک خنک بیان جنک دامنه تا پای قلعه عنان بازنگشیدند و میمه  
علی ای پ

پیزان بالای حصار و پیرون قلعه با توب و فنک از درستینز و رآمد اخهار خیری و آغا  
چیری کر دند قزلباشیه تنکنایی مایس را موسع و دیده بخت را مترسع دیده چهره  
بر تا افتند شاهین صرام شاهی نا چار از صیدگاه دشمن شکار می چون بله تهی است

در بیان توجه شاه طهماسب بجانب ایروان

بازگشت بعد با که زمان گفت و اقامت یافت و دمیک هوسنا کیشان  
دایر داشت  
 که با قش خام و شنی در غلیان بود با او است آب دل همروی فسر و نشست قوی قمحا  
جوش  
 شیون قعڑ میمه علت شده از تهاض لوا او امضا رایت والا بر تو قفت راجح آمد و لام  
حرکت دارند حرکت دارند  
 از راه و دقوز پولوم عازم شبر زیر گشته احمد پا شاهی والی بند او از نهضت شاهی  
نمایی  
 سطع و اختر مقصدش از سطع نزه ملکیت با فوج جمع و اسیاف منبع نزد وان عدد وان  
مشترک ای بزرگ  
 عدد وان بر صحنه موب شاهی بسبیب تشتت لشکر و شبه و عسکر بجانب زنجان و  
فرنگی  
 سلطانیه توجه نموده بود بعد از دور و با پسر محمد علیخان یکلریکی فارس یا فران آندیا  
 و جمیعت آراسته بر کاب پیوست از شیخی شاه و سپاه را سلوه لصمه در قوت الکمرو  
نهر خاطر  
 شد الازمی حاصل شده شدن جنود و خلایق خود و متفرقین فرق و عائبین خاصرا  
بلکند از قدر نموده نزد شده است  
 از مالک قریبیه حاضر و رایات معلی را از این بصوب ہمدان سایر ساخت و در نزل  
 کرو جان ہمدان مطار و مطار و مطر  
بلکند کند که بلکند کند  
 و معادک معادک آراسته نجست محمد خان بلوچ که در بیان جنود پادشاهی باطنها  
سرک  
 جو هر خود شاهی حکم سیفیت بلوچ داشت با فوج خود آغاز نشادم و نصارم نمود و بعض  
نیز شیر با خلا  
 نشادوف و نزاجت ضعف را مضا عفت و رجحت راشتر فراحت یافته رکن ابیات  
سم بر خود که نزدیک نموده  
 ثبات الشکم و نظم قول اکه بحر شیخ بود مجذب ساخت شعر رسیده بیشتر داشت  
بیان این اثبات است که نزدیک میگردید و باید این اتفاق  
 پیغمی لب شا شاه طهماسب چون حمفوں عظوم مشور و مشور و عقو و من فهو و خود را  
جی نده برگردید بیگم پیغم  
کر تا نیز خواه

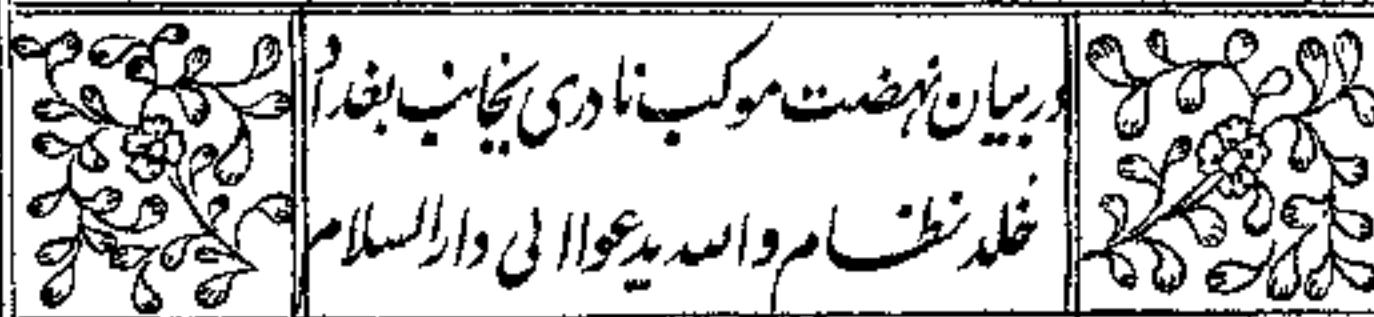
صلح شاه طهماسب با دولت عثمانی و اکراہ نادر شاه

پسورد و میتوردید با دل محنت پژوه و طبع قدرم و قلب فرشند و حال و شرند و خاطر شهان  
قطع شده بگذشتند. اندوکین عجین کردند اندوکین افسر  
دشمن پروژمان و ضمیر قزوینی پرده و باطن غرض شده و سبیله عتمدیده و درون  
در و آگند و وار و اصفهان کشته با اینکه هنوز امور ممالک انتظامی و جریح قلوب  
پرداز  
الشیامی نیافرسته بود این دهیں علاوه علیل سابقه و دست تقریع جدیدی بردوش و امغنه  
کردید قرع من ای ام اعیان دولت عثمانی را چون صیحت شوکت نادری شوکت افکن  
کردند با دل این شیوه راه اندیشه بود بار شاه و فلکیخ از شیخ شیخ و بیخ نصلح و تضیح تضیح جست از قیل و قال  
و تعالی اتفاقه و با لطهار مصالحه افتخار ابواب مقاوله کردند بعد از آمد و رفت سفر و مکالمه  
و مطارحه بایان و امراء و لاياتی که مطهی و موظای مطایی ای موکب نادری شد  
مرح اذ اختن  
بو و بد دولت بهیه صفویه مقرر کشته قلایع جانب غربی رو دارس پر دولت والای عثمانی  
تعلاق و صحیح سلم و صلح بین الدویین تعلق یافت حضرت شاهی بعد از اطهار نایره مکاحمه و  
اعقاد امر مصالحه صورت صلح خامه و مصحوب چندی از اعیان متبعین بدر بار نادری فرق  
کیهیت حال را اینا و در آشامی کرفت و کیر هرات که کار را در اشرف انجام داده بیان  
شاهی اور اک شرف از قبیل در کاه کیوان بنامو و ندیرون این مصالحه و حقیقت  
اغمی السراب بل پل آنطرف آب بود در پیشکاره ضمیر نادری جلوه از تصاویر  
نیا قته و حوصله غیرت قبول آزاد بر تماقته فرستاد کان با و شاهی را تبرک  
سلم و محاب مجاہ و سفیری نیاز جانب وزیراعظم روم و والی بغداد  
نیم سمت و بیشتر

با ستصلاح آمده دار ارض اقدس توقت و اشتاد را خطاب پرچم فلک تین خم  
سخنوار و لاقبل لهمها و لخیر جنهم منها اذله ما مورجود وایا ب ساخته هنرستاد رایات منصوره  
با شکری که بابری بنادنها آن ببرون کلمه از اینجا ذبل برگرد بجانب آنها باید بسیه ازها  
موقوفت و مقصود صنیر اکتفیتا بدین کشفیت کوش دخشم حقوق کردند که فعلکم مدظل  
و شانکم شان و غل وصلحکم فساد و خطل و سدلکم جام غیر وابل جل امرلا پیر ک علیه الایل  
شان شما که دل و کن اس . ہنریم اکتفیا داد و حمله بسلام کاریم ایدون بایان قصره بزرگ بلکه منشی که زنده بود میران منشی  
ولا پیرک هدا الزراع الابوس البوس الدرع و قبض السیع و بسط النزع و بحص  
و ترک نیتو د این نزار <sup>ا</sup> پستیدن بوس در درع و شیر و راز کشیدن و حاصل پیشواد  
بها المطلوب و لک و عد عتیر کند و پ پس برای ابلاغ این خبر سپیر مذبور بجا ب  
مان مطلوب و این و مده البت بع درون  
بغداد والمحیان شاهی بدر بار سپه بنا و انتراپ یا فتنه ای ای سخنی لفتنی بس احبل  
اکرچی عربیت شخیر قدرها و صنیر مسیر رسوخ داشت لیکن حکم فریم ما کلو او شنسته  
و بیهدم الام فیوت یعلمون انجام انکار را یعنی الامور مرعونه با وفا ثنا ساسنه  
و مشنول که آنها از آرزو بین دادند عالم سود امرلا مرجه اند <sup>اد مات خود</sup>  
و بحیین خان غلچانی شیوه مفهوم ایک من المنتظرن الی يوم الوقت المعلوم اعلام  
و اشارت و در نامه مفاد فتحیتی فی قلی رقین عبارت شد و چون ضام فتحه سفر  
عراق در ضمها صنیر سعادت مضر جلوه گردید و منها و شوال صین اغیض الضمار و در تو  
عید رعیید فطرکه ترک فلک صولجان صوح فام ہلال شوال را بکوی رزین خورشید زد  
و ناقه عجیدیه آفتا ب آغاز مرحله چانی منازل برق کرد و قد عاد عجید و الہلائی تھمللا  
و بدر الاما فی قدرتی لیخ و الجلال رایات لضرت طرز بجا نب کل طوس استران یافت  
و در نیمه ماہ در ساعتی که از نیم ساعت شہل شوال اقتباس سرور و جهان من حبیین

## دُرود موکب نادری بطور رسیدن الْجَمَانِ روس

اکتاب شرف و حجور میکرد وار و ارض اراییه و فضیاب طوف و دخنه خصین شد  
 چون خدیو بحیره علیه گتم همه ولایات تابعه ایران را که رومیه و روسيه در جیا صد  
 ضبط و شستند و خاطر و الایام بهم و آن غربیت و حیمیم ول عصیم بافت با استطلاع ولایات  
 دارالمرزه بمحی بولایت روس که در آن عهد مذکول افی و جدت امراه تملک هم از حال ایشان  
 خبر پیدا و فرستاده بودند مقارن و رو و موکب والا بارض اقدس عرضیه الجیان صوب  
 یافت که ولایت استار اوکیلان او کیلان دولت رویی مجلسیه تجلییه منوده پسروانه  
 در اه صاحبت پسروانیکن و بند و باقی ممالک استشانی و در کرا درین تحریر قلمحایروان داشته باشد



۱۱۷

پس بصدق الروم اذا لم تغنى غرت ساز سفر جانب عزب رهست منوده توکل  
 بفضل میع رب و اذ مقام خوت عزم عراق عرب کرده در هفتم محرم الحرام  
 خس واربعین ماه بعد الاف از ارض اقدس تحریک لواسی طفیر حسپم و از راه ایشان بر  
 آئینک تک عراق عجم و تحقیکا ه جنم منوده آوازه نہضت رایات خسروانی را اطمینان فکن  
 تک حجاز ساختند چون شاه والا جایگاه بعد از آنکه مغلوب رومیه کردید و قتلها  
 و نهضت با کوچک و بزرگ لاسیما با خسرویان در پرده ناساز کاری و سحر کار خارج  
 آئینک مخالفت نوازی میکرد او را در اصفهان کوشش نشینیں ساخته شاهزاده حسینی

## در بیان نهضت کار شاه بجانب بغداد

شب عباس هیرزای ولد اور آنکه در مهد رضاع و حسیابود بحکم و انتخاب از حکم صدیقا حاکم  
 چار بالش سلطنت نمودند و در او استط جدی سمعت بعد از شفت کشانی لواحی نظر  
 بینیا داشته و در کرمانشاهان زوایدا حمال را کذا داشته از انجا صحرای طیبی داشت که منزل  
 ما هر علم در برج خوت در لوان نهادشی عجائب مقام نیز اخطم ساختند که تاز خود در طی  
 منازل بر برج از دشت ای نشیدت الحوت پر خواند و شیر فک از صوت هر ران  
 غله و خاد خود را فراموش کرد چون ساعیان من اعدی من اظیمه مسیر فعایمه و فعایمه اعدای  
 اضطراب و نهاده تاز شسته مرغ ساعتی تو قدم و مانند داده باها  
 تفییش کرده رکب جنایی این عایمه باز کشته جبر سانیدند که جمعی از ایشان در راه طاق کردا  
 که مختار مختاران بود لقراولی فیما مدار نهادند بکار این اشراق از برج و صنمون شتر فولا  
 و افرع لیلا نهیکام شمام که مسام مشام عالم از مشک سوده سواد عیش برگزین کشت  
 وزریکن شب را  
 بر جهیه همیل میشانی مانند ما هنوز جبهه برآمد و شهیش شهیش حسرام و هیش هیش  
 انسان  
 نور و مجره خرام اجود من جو لمیهی از خلاف مسیر جاده بجانب فیا ب اذیاب یافت  
 که کشان نیخ نیز از آسپ غایب در سیر و شنا من در ب  
 و دران شهیش و یکور جهان از برق جهان شعشه سیپت و سنان خیرت کوه طور کردید و  
 لیلیه ذات ایهوا مظلمه کافرة مکفرة بار و مقتشرة انوارها نامدۀ انوا نهایا حائمه  
 شبیست صاحب خدا که ما ریخت یکرت تراکیت پر شنده هست سر داشت به نهضت هیرزه آن روزه برسیم چند کوچه خیل  
 و قهایچی و چنجهای و حوحی و حیا سمجھ و افقارها و هم و صییر با صدیب و صیرها  
 بگزنده ایهوا میگردید و ایهوا میگردید و ایهوا ایهوا ایهوا ایهوا ایهوا ایهوا ایهوا ایهوا  
 مشتیب لا تفرق فنهای السیاد من الارض ظلمات بعضها فوق بعض چون سرم پدر آسای  
 پر کشیده است فرن نمک و دران ایهوان ایهوان ایهوان ایهوان ایهوان ایهوان ایهوان  
 سدنگک هلال سعوان سیمین نعل در لعل و شنبک آن کوه از ایهاج و ایهاب نشادن  
 کار سرم ستو

# زده شکر نادی ملی رو میه در حوالی و هاب فنگست و میه و خرا بی و هاب

و اکابر مایه بیت ما هنوز یافته بود و ظلامم للیل او با جمی باعشار او فیشیک الفناس اهسته منه  
 ستایش کردن ران چون تاریک شود در خال که برای دشنه استند آخوب است هست از ده  
 اضمامه پذیرفته اکثر میان چون نزدیک صبا سب قصصیب و مانند فوج نجوم فرق  
 یافته برآورده بجهدی فی الارض مراجعا کثیر افتادند و میتوختند کل کواكب و نقیبی عسکر دران  
 دادیا نماید در زمین هیچ خوش نباده نهندند زیر برستا بجهد  
 عسکر الیل عیشکر بحید راه را بر اینها منع و اسد حمل کلم الارض رساطه اشکانها سیلا فجا جاد  
 های بکشند بجهد خدا تعالی کرد ایندر آنها دستگاه بردوید داشت اینها داده داد  
 مشعله داری حمل فی اینها بر وجا و جعل فیها سر ایامید اکرده بعد از و طات هیضات  
 کرده در آنها بر جا هزار و ده دهان چنان  
 و دادم در دادم صبح و طلوع فجر محمد و دی از طلیعه مجری زیاب رسیده در سراة  
 التهار که از آن قتاب از لمعان خدیا سیف سراطی بر کشیده و نیز تیر آخته بر عسکر دمی  
 تاخته با شعر سیف یمان زنگ زدی داسی هستی ایشان شدند و دهاب را باز هاب  
 شمشیر کیون در یاری خون ساخته در ظلام کرد و غبار از کلوه های اششار انجنم و هشت  
 پیدار آور دند ای هم من صبح کل کواكب منظمه سیاری از مخالفان با نجت شجاعه  
 پیدایش از این را که از بیچ اسناده خاکرهت و اند  
 شجاعی که پیداری ورقه انداشت شناقتند مرضوا الیهم والناس کو و والانفاس چند  
 رهند بیرون اینان آمد و این سکن او دند غصه از مرد و دند  
 والحراس چند و خشیمه ایقانیا و هم رفود و لیپوف اسرار اضمحله العهد  
 ویسان افسرده بده و شیر زده اکبر رسیده و آنها آخوند و شیر اسرار پوشیده کس خان آنها بودند  
 والمرؤس افاده کت على الظاهر متنکرات على العتم و ادخان البوادر نیام في الغلاف  
 رسیده یاری دهنده اند بر پیش مردم شکر زنده اکبر نیزه اند شخای شیر زده خواهیدند در غلاف  
 والبوادر فی الاجحان کاشحات سخن لمحات و مصافت فقصرو اعن الاقناع و لم تقدیه و  
 و شیره اند در غلانها و شنیده اند از اعن شکر دنگ کرد که هی کر نداده قناع دنگ اند  
 على الدفاع و انجرت و اعد الابطال و انجرت مواعده الاجمال و حبالت فی  
 برخ کردن در جنگ خواهند عزده دیران دیر آمد و مدة اجلها و کشیده در  
 مضامیر اضمام خواهی اند و حامت الوازل بتوانی الاموال و ضایعه  
 بدانه استه شیره اند لاغریا مهارتمند و زیر بر دنگ اند ای خوبی حرف دانهای اینها

## دریان نهضت نادرشاه بجانب بغداد

الرعب وضاق بجم الحس وشلی است سایر که من نام من حد و نهضت المکا بد احمد  
 خود تائید نهادند اگر دیگر سرکار خواهد بود خود یزد رئیسند او را عصیان نمود  
 با جلالان حاکم ذهاب با خالان کفر فار و اسیر شدند کما قیل صواب الرای بالدول و میزب  
 پذیرها پس خدیو والا که ردارد نواحی لغداد و بعد از سیر آن مواضع محل موسوم به  
 پیش برای قرار اراد و می همایون احتسیار و سیر آن عالی اساس استوار نموده  
 سرا و قات کرد و نهادن قیاب بر قتاب کرد و نهادن بر افراشند چون رو میه راشن شنط  
 و شطرارت اشتقطاط و اشت خیال عبور از دجله پر خطر بر خاطر خبر خطوط و از خلستان  
 خیل اقطعه قطعه نموده بعد از انقضای قطعه من اللیل قطعات جمل راحل شتران نمای  
 سیر قوی خلقت و منظا هر زایع افلان نظر و نی ای ایل کیف خلقت کرد و آنها از  
 اینظر یکند و در آن که خود نهادند از  
 ۱۱۶  
 ایهار عجیق که اینده بناجیه نهروان رسانیده بوقوف ایلچی فرنک کرد و آن آوان  
 جوییای رود کرد  
 وارد اراد و می کیوان پوی کشته بود و همیر قمی المار و شد القنطرة بلا اوتاد علی  
 الهوار در عرض بکر و ز بهم پوسته و خیک بسیاری که باکله پر با اصحاب غرور م  
 از همسری مبیند بر آنها بنت سلطنه آب باستفاده از قی مبتلا کردن بعنی آلات خشیمه ا  
 بهوداری خسیجه با عرق القره برو و آب کشیده از دو طرف با اوتاد متهی نهادن  
 استحکام داده بعد از آن حضرت چهار نهاده قراز ابطال حمال رجال اور کسانی مجا  
 جواز یافتند پل سر شسته قرار دادند بپایی دلیران کردن فراز از دست داده بخت  
 مقارن آن بصره بزم مکو ف شفون تجربه بعنی سوا شیر شام نظا هر مصراه هتیان عساکر خدیو مشق

## رسیدن نادر شاه با شکر نصرت اثریه بغداد

الپیرین انه لاربطا بجاش على الاعيادش ان قلبت فلت ان دشنه متذکر شده بالملائكة سمعت  
پیز و عق در جنگ کی کرده بدل آنچه دیر شو  
بغداد که نه تحد حسبت بعد از مرضی خوش من اللیل فوج فوج خوش خوش الفواریون  
خش خوش خوش برآورده بسر و میمه که جمیع در خوش و خطیره خطیره کاظمین علیهم السلام  
خوش خوش خوش برآورده بسر و میمه که جمیع در خوش و خطیره خطیره کاظمین علیهم السلام

و بعضی در محاذات عسکر نصرت هنگام در کنار شطوبر سکم استخنا طبق مقام داشتند تکاو  
آنکه خسته در مقام میکه مشاهده شریفه مشاهده میشداند و وجایت در آن شسبت نار کان الدجا  
که پیشتر نیز نشاند

پیچا و حرب بخوبه سمعتیها والبرق فیها حسامها کان الخوم الهماء و بیات فوارس است با قطبین  
رز مخاه جنگت و ستداره بزرگ دیده بیان شده بیان دیده بیان شده بیان شده بیان شده بیان شده  
الاسفه بامها کان سنا المیخ مشعله قابس طوح علی بعد فتحتی خرامها القا و شوا غل جبال و  
بزرگ کو آنها کو آنها مرد خدا زد و در خدا زد  
از شب نایره سیف وستان شب ظلمانی را بر وزورانی بدل نه کام انفلات صبح گزج

و سهیل خیول سهیل خیول زمه رزمه راسخانه شکاع قلعه کیان کرد افوج رومیه با تو سخا و  
سیه شد اینکه سهیل خیول زمه رزمه راسخانه شکاع قلعه کیان کرد افوج رومیه با تو سخا و

استعداد بهاغفت و رآمه صفوف حرب را پیاده کان و سواران سور استوار کردند  
با اینکه عسکر پیادت آیات بغا و فروان از تقدیم آنات قرون بودند خدیو گمی با کمات  
مردانگی دیده بیان دیده

که دست نهور از کم باز نیزه مصدق اتفاق کم من فته قایلله خلیت فته کشته عیان ساختند  
چه ابشار از لکن کردند که غالب شد و برق

با شیوه ای سیخ فرسایی تصفیحی با لا یاری مقاومتیها وحدت صافح الاعناق و لقما  
مشترکاً جو برد که دند میشد با دسانده آنها دیگر آنها برد و بیشتر

ضحاکین من حلل الاعناق و مصلحته حتى اذا اختلفت ضرا بکین ف ما و پیش راهی نیارک آسام مشقفات  
خدیو گد از شکایت غلامها صفع زده کان آنکه معلم شد خرب اد کرده بجهان ستاده بزده ای این سده

سلیمان الروم رزقها و العرب الوا نهاد العاشق اقضنعا ما ان راینا سوا ما قبلها بخلاف عجی  
که ملوده اند دوم را کردی آنها دعرب را زنگ آنها دعا تن مکنده آنها ۲۰۰۰ میم با خوده همان قتل نهاده بزده

پیغمدی الیهار عیها احوالیه فکنی خصم فکنی پراختندا زیر تبغ خونبار جو نیار خون چون  
بیهوده دی آنند بزرگ داده استخوان دیگران بخواهند

دریان نهضت نا و شاه سخا سب بقداد

جیون در شاطی شط سیلان یافت و آن شاید زمک آب آتش زمک جریان در خارج  
 کنار بخواهد برخ بعد از خون بقیم جاری شیل مصیر کردید و دجله و بکار آب غدیر و فضایی را موانع پیدا  
 احمد پاشاسی والی بغداد و قوع این ایمه منکر حسین کو تخریب فرموده قلعه را نیز می‌بلد  
 و ملازو عایش ساخت و بیل جبارت را برپا و شکننداری بتوابع بغداد و ارباع اربعه امده  
 سبع علیهم الالف التحیله که جنبات شما نخت قباب شمع هست مسولی کشته از معارک شیخاو  
 پیچ بوجامی همچو تام و صحرانی صحری کوه سمام که هر پیغمبر مهار پیغمبر و مختار فلک  
 حامل در حسب سرکشان خال بود عجمه کرد و نشکوه کوه کوهان و هر شرط و جسر و افغان  
 جسر و شطر و ان هر کب در زیر حصار نوداری از حصار باره و سفت آندا مشان قریب هست  
 کران شتر

<sup>بل امام و شاه</sup>

آخر سیاره عرض است لاب و فقط از دلاب و حواری مشحون که بیشتر را کار خلستان  
<sup>بردون</sup> نام خورشید کشیده از این انتقام از خارج کیان از روی شط و حسارتی آمد طعمه کام اخلاص و لطفه  
 باصره برای اذ خار قلعه کیان از روی شط و حسارتی آمد طعمه کام اخلاص و لطفه  
 هذا ق انتقام ساخته اصحاب تهره از غرب و بر جمیع باغات و بساین مهاجمت لار  
 غارت کرده بسد نجات سکانی از این خبر پیش بینی و پیشگیری  
 از شرخ زیبا و خیان و کدم و دهد سها  
 پامال هلاک و علامیم و ادغیر ذی نزع را مسدار کردند نهادوا اعقار هم فی عقر دار هم  
 غارت کردند نهادوا اینها را در سرخی خود  
 و خسیعوا اضیا عجم فی بیرون و قواریم و اتفوار زخم ضاقو هم و ایمکو اخیر هم و اجد عدوا عرس هم  
 و خلود امن کل نبات و فرغونه امن اقوات و قوات حتى خلا خلا لامه امن محل و نخود  
 و دغافل کردند زدنی از کل بیرون و دشارع کردند اهادی از قوت و قوت بسیاری شدیان آن شر از سر که هر کب و  
 چلا چلا لوما عجن الرزیب والتمرو ما بعنی من حضره الافضله فی افواه زید و خرو  
 یان شد بیشتر از سوز و خود و باقی اند و خیریه ایم الا افاده شده از دین یا نیز و عمر

علم که هیچ کلمه نهادند بلکه همچو ایهود و ایهود و ایهود و ایهود و ایهود و ایهود

## در محاصره بغداد و قحط و غلای درون آن

و لا اخراج فی ترها ولا عجم فی عربها ولا اخراج فی الرشق ولا شبلح المراق بحکم والا در اندر  
درینی نهاد در خاک از در غیر این ده مردار شده راه تاده در پیش جنگ و پیش اینها می سدین  
روزی جسوس مدد و کمکشان بر دجله مرتب کشته فوجی انجام خواهی از جسوس عجبور و چوالهای  
همایین ملکیهم ارد و دوی منصور کردند مان محاصره هدید و قحط شد پیده در بعدا و پدید آمده  
شیخی بهناست رسیده قلعه کیان را از کشت غلای و قلت غله ماده جوع استداد و اساس  
پاس استداد و طبق حضرت در حض الشهداء پافت و لطمه معاشرت روی حسنی عیاش  
و معاشرت بر ترا فته ای ای دران مصل سبیت پوسته شتابوده باخون جگر تقدی تقی  
سیکرند و برای قرض جو کند مآسایین چاک کشته از درون تقدیه آثار و فائمه هم  
با هنور می آوردن و در آرزوهای نان د و قرض کرم و سرداقب و ماہ راغبیت  
و افتهایام ولیا می مشمرند و در تجهیل و زری روزی شبب میرسانیدند و از فقدان  
دانه قالب قالب تهی می احتشدند و بهوس فرض و سنه فرص و سنت اچاک پیشترند  
و تهنای لقمه طعام طعمه مزخرف بیشندند و بهوای مطبوع خام خیالات خام می بخشنند و  
بیاد کوشت قدید خام را پخته می خوردند و در بستجوی برج برج ماشی می کشند و بیاد پیا  
پصل می خایندند و در طلب جزر از در و دیوار مذارع قسالنی یامینین سلحاق می شنیدند و قمعه  
بلغور و شدیش شمشش اعلقه متنی نمودند از کمال مجاھدت لکر کلوچی می سیاقشند لذتی داشت  
حلوای خشت بخار میزند و از فرط کار سکی اکسکی می چیزند ما حفر در و شبانه ساخته شکم آزرا  
نوع از طور  
شکم قهاعت می کرند و با شمیا ق صاعی شتریخ در شنط نیج با پیشین تردید

در بیان نهضت نادشاهی سجانب بعد از

کرو خانه نجاه شرطی خصم می باختند این مخلع العیش و موت الموت مشق جوip کرد  
شان می آمد که راهی تراز حیات آلی در جوip نهان کرد همکار حیات میباشد که بچو  
مالع المجموع و موت الفوت شخصیاش بعد از که اجرای من الماشی ترجیح پودند از شوق دانه از این  
الروم و از کمال تو شکنی و توحش و تهاشی کشته با احمد پاشا در صد و تخلیط و تشییط در آمده  
پیضراب الماشی ابد رماش امثنا کرد و ایندند و در طلب حصنه خود بلکه جمیع اعزمه  
اول من قیش الهمس شدند پیچند حب جاورس در کرانهای ارزان از شاه و انج عدی  
آمد و گلوی آسیا در خصم داشتند که اتفاقاً قدر افتد و دیک اذ حسرت دیک  
دیک سیده برآتش نهاده و اوجاق دو و مانهای کشی از این ماده باز زبانه اش بزبان  
میر پیدا باد بان خاموش و درون افسرده نشستند اهل اقصیه نظری دانه  
جنوی نایافت شد که طیری را وحش بیتوان کفت و تخم بیشه بخوبی بر افتاد که از  
ماکیان صدای خرس بیتوانست شنید افرخ و بیضه و کام خصم از خصم و قضم  
بحدی ناکامی کزید که جمعی هر دوزه برسم در پونه راه کزیر حبشه جبشه خشنه خشنه  
حسبه نه که بیان خود را از حصار بیر و افکنده از مسکر اضرت اثر و فی پوم زمی غفت  
از موایدالدین بیش از همین کامیاب و بره ورمی کشته شد و پر کیس که طیری فیتوان  
فی الارض احتمیار و اجری من السیل بحق اللیل فرار می نمودند لقمهای کلوس و از صکه  
مداب لا ماکله الا انتقام طیون التقام کردند از زمی کی میر پیشند زرب الکله  
که از نه خیور و دن از اجر خطا کارس

# محارب نادشاه با توپاں عثمان پاشای سرکرد بغداد و شکست کشند شاه

مشعت الگلات لحاصل قلعه کیان بعده از خراب سال زعن من بوالهرة کشته از نوشت  
که نای و درود بشود. کنایه اشکم بهار

قوت و خدا رخداده سار مساهم هم شدید شدند و بعضی از اهل دارالسلام از قرط  
جو و نیل سرطایی حیات کرد و هر دند و مقاد اهل دارالسلام مرد باین تلویح برلو القصیر  
درستگان امردان چار و تقویض نهیل سپه بزرگ و تما آخرا و صفو و ماخون موخر الصنف موغل السجو و عده  
رقم زندگان پاشا ناچار و تقویض نهیل سپه بزرگ و تما آخرا و صفو و ماخون موخر الصنف موغل السجو و عده  
سپه بزرگ و تما آخرا و صفو و ماخون موخر الصنف موغل السجو و عده

**در بیان محارب نادشاه با توپاں عثمان پاشای سرکرد بغداد و شکست کشند شاه**

و طمکن کسر در شکر قلعه از قبح تقدیر برایز و سخون و نکشاف بد لول غلبت  
الروم فی ادنی الاخر فی همین بعد غلبهم سید غلبون

از دولت فلک صولت عثمانیه عثمان پاشای صدر اعظم سابق که در جنگ فرانسه بیب  
پادشاه از پا زخم کلو له در بیانیه بتوپاں اشتخار داشت بسرداری سمت بغداد را موقوت شد  
و در محارب این مقابله متعاری این احوال خبر و صول پاشای نذکور از جانب رسالت موصول صلی  
وقلوب مرجوب قلعه کیان را زین نوید مرجوب سکون و سلوب حاصل کشته در اتفاقی هد  
سراند کرد نکشی برآور وندما پشاچون طریق شطر اچون طریق شطر اچون طریق شطر اچون طریق  
با آرامی آمد و بقدم تقدیر جلا و بو خرا خری طریق شطر اچون طریق شطر اچون طریق شطر اچون طریق  
جانب ایت شرکیده ایت باش و در بسیار بسیار سواد ماه جو کریده  
من عرق دیس له فیما تکلفه فرج نہ کام چاوشت باعیش سرچاوش سرچاوش جوی سرچاوش طلیعه  
کریم العصر را مدد و فی اینه جار بالعصر بیوی که افواج بهم صدام و مصادف ملاقی  
و ملاعنه کشته شد و لاران ذرا هنگ صقوی علی اثبات جسم و عوابی و آسید  
جنی و سریعه ایشان که بموی سریعه و سرمه

۱۷۱

## در بیان محاربه نادر شاه با توپال عثمان پاشا می سر عسکر گردید

اذا ما کان یو مانزو لمه بر آنکه چنک و خچکان فتحاً قائم و خطاطیف خاطقه اتحام  
 حمله دزدیده و سکه دانیاده اند خسدازاده  
 پیرو عثمان روزگر سادس ماه صفر بود در کنار آب شط کصقر صاق قریلا قی البط آغاز شد  
 شدن چک و مخالب چمث و مناسن حلا دت اعناق و مناسن و میهرا اعناق و قلب و خلاج  
 و خواج و پیرویا و فرویا و هم شکسته متظاپر ساختند و کل انسان ارمنیه طاپره فی  
 عشقه شعر و تدری سی بیان الطiran کماته او القیت حمید الکھاہ بیان تظیر جیا عافونه و فرط  
 کردن ای ای می دنده کار پیش از اینکه ملیک آنها می بوده و می بوده  
 طباة ای ای ای دکار و هی شباع فوجی که در دشت رزم از دست قهرمان قهرمان پاشا  
 ترکیک سون آسما داد ایرس  
 از همان دارا بحوب پاندوه و کریب آغاز هرب کردند هر طبقی بطبعی کرجخت  
 الا ب ادب لعامته سره عسکر چون از ضمیم جنایین کسر طایرا قبائل را مجبور و مغلات  
 جین و جیس ارجین و پیش خشی خد و معلوم بافت با تعاایی بغاای و لغایت سرایا که  
 ناگزی و می داده  
 در هیا قفت مو قفت هر افت دزدیده بودند و ریحان بکان که لشط اقصمال داشت  
 خیام نزول افراحت و اطریت ارد وی خود را پیشگان نیک پیچی و لقمه پیچیان جی  
 من ترتیب ساخت پس جناب نادری با فوجی پیاده که بیاده خون آشامی معتاد بود  
 بمنا فخت و مناقحت پرداخته زمان حرب و میان طعن و ضرب از پاشنکاه  
 پی خاست  
 مایپیان امتداد و کرداران صرفاً بدی اشتمد ادیافت که جوت در هزار تا پیمان  
 و عین التور پرتشته کامی تپیکان بیشه و غاکرمان بود و باجره حریه و آقد تغییب بجا جهی  
 چهی تلوذ من شمس اطلاؤی لواز الفرم من الطالب بر تو خورشیده مصیطل مراث جان  
 پی این این این این پیه مکیدار فاینه دمی دن که می دن خود پهند فرنخ

چنان عکس مرک ساخت که از چهار آینه پیکر غصه و قالمب بیولای میان خبرنگار مرک  
 تصور نمیشد و هر چهر چوچی جزو جووف سهارا گاتش تابش تضیید کرد که شک در زیر سایه  
 با دپایان زیر یعنی خبرنگار سیم بخود سهام اشتعه خود ران ہوا می کرم آهن تفتش  
 در بر بهداران سرو میکردن او ک سهام سرخ در پیاکل سفید لفولا دستبر عمل شد و میکرد از  
 بوایع سهوم سرمه کرمی انهای اطنی نزاکت للشوی بروی خپور می آمد و از ہوا می سادی و  
 مهیت مهایم آتش ها و نیزه و ما اور اک که مهیته نار حاسیه زبانه میکشید خنک که  
 دران خنک در سایه دیوار نیستی آرسیده و خوشحال مبارزی که دران وادی بی  
 آب از آب روان وست می شست بیت زنور تابش خور شید لعل فام شدی  
 سروی آهوی دشنه چواتشین خلخال چو کرم کشی آب از ہوا می آتش طبع پیشنهاد نمود  
 در مشاهدی دال در عین این از سیف و معان صیف که آب جسر در دم سیف یافت  
 نمیشد آب دلیران چون تشنگی ایشان پنهانیت رسید بل ماه در حشمه آنرا ب نماند  
 وزبان در کام اسپان ترسبان لسان سان خنک شد پنجه زرم آوران لعلی از استعمال  
 سیف الماس فام بزند پنجه مرجان اذ کار باز نمی دن در تن و دریع در بدنه از شست  
 ہوا جر و حر ہواند اب و آن قلب طامی چون قلب ظامی از آفت تا به آقاب عیا کشت  
 و مردو مرکب از کثرت میدان در میدان آقتحام دل بر مرک شاده دلیران که از  
 نیزه ایکونشان کام خصم سیراپ بود بی آبی از زندگانی آبی شد و پها دران که

## در کشش و کوشش دو شکر و کرمی هواز را بشر آفتاب و خطراب فتحی است

از همیاریت همیت شان زیهره در بدان اد باش او شایعه شیخ و شباب آب پیشده عیمان و  
غیمان از آب محالق و سیف حال و قد جر عده نوش صقر رجاس حلاق کشند و جمعی اهیان قلعتان  
از غلبه خلله بغلله خود را بران دریایی آتش زده از چویا بر شیر آبدار شاداب کردیدند  
شکر زدن این نداخوان نشان دایم مزمن کری شنیده از دی برگردان طاع از پر  
د فوجی نعطشان و عطشان های آسادر شباک بستایی اتفاق داده احاطش من احوت چون آب  
بوی دجله را در وند و در خونه احتظام دیده از واصطدام و عرصه اضطراب و ضطرام  
نوای اضطرار و اضطراب احتظام مافت د مرای تیزپت و احتظام انصرام دیده از  
جوش در بر و دل در جوش حیرت مافت کشت و حسره و تائفة در زیر درعه حديد  
از گوره حدادی دم ز درب یوم هوا و تیلظی فتحاکی فواد صب مبتدا قلت او  
سیده ز داشت که پاشر و بزند شان آمد پد عیش در دند کنک آنها خدی بتو  
حرقه حمره جی رینا اصرفت عناء خذاب جهنم سخن مختصر بدلول کل شرب مختضر دلین  
کرم است که کرده هر خایه بودون ای، خذاب جشنم را دیده از کامی اد آب بیست شرف مختصر میشند و کامی از دم قرضاب فرض آب میخواهند  
عرقی که از عرق اسیان روان دیده از بجسی و ان شمرده مایه روان دیده از میگشند  
و آبی را که در نوک خنجر آبدار کمان میکردند کلو بدان ترکرده از نعمت شنید کامی  
میگشتند و روان دیده از یوم آیت آیت پیشوی الوجه ارجیین دجوه سپاه طهوریان  
جمعی از ایشان از موقع بواح کرم بر جای خویش سرد کشند دیده از الله عملنا و وقنا  
خذاب سوم و در بزم آن هوا می کرم اجل سرده کشته گر ما کرم سه دهه  
می پمود تا فوجی سرست بناک اتفاق دند و روان دیده از سیاه عطیش و حیاض علیتم خرد  
و میگردند شنیده از

در بیان مختار بنا در شاه با تو پا عثمان پاشا

سهم طارع و طالع سهم عجش نیم و مردمی مراد و مردم ر دیست خشت بزرگ قازماسته ملا  
خوب آمد لایکن مانند ششم زاحت و حابی استخت اندازی چرخ سست پشت کجا  
حامت نامه پا کشت رمیه من عجیز را م ناقشید ک مع الخواطی سهم صایب و نشاپه کاریلان همکین  
که در قوس تقویت یوا علما ها ذائق مخصوص میبود والفت و دبور و بد به مقصد و شکر  
منظفر مظفور کردید که ماقبل اهل الحرب والحدل مبنی الحرب والحدل و ظهور این حال  
جهنم ناچل چنانکه گفت این این جنگ شاعر فتنه میان جنگ داشت که چون است  
در حال سیاق سابق و شبابی شاق مضمون جلاوت کشت و شکست شکست و شکست شکست و شکست شکست  
شکست شکست و شکست شکست  
و جلو اح رزم بجا بحث و مکاححت مشتعل و برخی از عراض کفلخ و فلخ مشتعل کردیدند  
زینک برادرشان و درون محمد بضریب مثلا حمه ضرب ابطال را قدم ابطال بر صحیفه هشتی کشیده شد  
قدما بر جال دلیران مفاد و قدح هم شنیان او ادا کرد و رایات کرو فرمید و لی قتو را یافته  
پر حکم بوش تو سن پوش پوش قا آنی که از رکاب درین زین زین مهرها بر صعود که  
منافق سپه زین وزینت انگشت دی سکنی او پیادگان سپهان عثمانی که از سرمشی  
اسپ خوب نیز پهلو زده در زیر پایی و اور دارای درایت سکندری یافت که ان ابحوا و قیکلو خان  
از سهاد پر زین آمد یعنی اذ گوچ کو هرگزین ابرش کوه مشکوه شکوه خیده شد و چرخ مکون  
ایشان شاه اندازی بی اندازه نگونم که میشد و افسر خور شید آسا از فرق فرق  
کنیه از خود ناییت بجه کرد و شده ساکه کوشش کله بر اکسل میبود و مقبل شفاه ارض و شاد ترا بیب اتراب ترب  
معکر و بسیار از زین استغاثه انسانی سید

## بروی در آمدان اسب نادر شاه و امداد ازی او شکست شد

کشت غلامانی که مانند سعادت واقبال حلقه بگوش رکاب بو وند کلاه و افسر بر سر آن شرق  
 کذا شسته جنیست کشان از جنایپ خاص عیش کشیده آنحضرت انسکسری فاکت بیر منظر کرن  
 پود باز پدش تکبیری اقبال بر شسته باد پایی کوه پیکرد آمده و بخشم آورده با فوج مجرد و دین  
 محمد را بشیان زد و چند تن از دو میمه بوك سنان و دم تینع شوک و انبال سپال افکن در میدان  
 قرائع بکار نمدی فراغ علیهم ضرب بالیهین سکته از شمال از فیلم فراغ سیر افکسته از رفاسع  
 سر و قطب بکسر بکسر برا آمرت زدن بهت زین  
 د فراغ هستی فارغ ساخته نماینکه کوکبه سلطان عصر یعنی آقتاب قریب الاول دین  
 مغلوب دیلان از حرب و ضرب مغلول کردید لتجاء غلبه اغلب غایباً مغلوب شد  
 پولاد شده  
 طوم طره عزم و عطف عثمان عنون از عصمه زدم کرد همجانب بهر زیون آب  
 بکرداندن  
 روان کشتد آب و قوح الغوزه المفتح ولا خیر فی الفائزی اذ آب ساما الی احی لم  
 بذانه و تدقیج ببره مندی بختیه است و بیست چهاری در غازی چون باز آمد سعادت بیان طلاق  
 بسیرون نزقت داشد از نکره  
 بسیج و لم بیخد و اهل ارد و فیز از دو سمت شط کوچیده بولب الای پیشنهاد حركات  
 که رو میمه بعد اد که خود را ببروز و خصم را در بیز و دین در ذمکی هزاج کشته مانند فوج ذباب  
 همجانب غسل عسل شود یا خبل دواب که بسب کاهان کهان کند متساجم و از اتفاق  
 دانه و خوش و غله و تو شه که از عکروالابر زین مانده بود و تعم کشته بحمد و سپاس الذی  
 اطعم من جوع و آمنهم من خوف پرداختند از خصب الزمان جار الفادی والهداد  
 خدمه دادند از اذکر شکر و این که راه آنها را زخون  
 در بیان تو جو موکب نادری کریت تانی همجانب و هم  
 قتل عثمان با پشاوی سر عکران فی ایک لغیره لمن بخششی

در تهییه شکر و معاودت نادر شاه پاره دیگر سخاین بے ورم

بعد از آنکه شوایع شکریل شکر شکوفه و شعایر و شعایل من کل فوج عجیق آمد  
و دغافل نجف ظهر عطف شکوفه شکوفه و شما طیط و شما میل من کل حدب بینیلوان  
بر کاب والامحق شدند با شاره و شاورم فی الامر در منزل منید لیچ برای مساوات مشاالت  
مشاوره مشاوره و مسارات در آمده انجمن تفاوض و تفاوض و بزم موادعه و مناجه  
اعقاد و اوند و بکسید از نید فاصا کم غایب قم که بیلان تجزیه اعلی ما فا نکر و لاما اصل بکم و  
پرسیده از آن چون آنی بز ابرار یکدیگر بودند برای پرچم کردند و نادان کردند  
لیس الفرار ایوم عار علی الفتنی او اعسرفت ممه الشجاعه فی الامر لواب  
نهاد فریاد نیزه از هر چند کرد اند شجاعه و در در کشت  
اسید واری بر روسی دلیران کشادند و استخداد و استجداد شکر و استجنا و  
استنجاد عسکر را مطلع نظر ساخته فرمودند اگر چهار سپه سلطنتی دوست بر داشتند و

موجب افتخار و افتخار اجناد قاهره و افتخار و اشلام شوکت با هر بشد  
و سقوط از فراغت پیو طاز فرشته دواب و اموال عسکر در دادی احتماش ف اش  
مور دامتراس و اختلاس کردید اما بتائید داور قیوم عرضش با جنعاویت بیترست  
خریب بر یکدیگر زدن و بدل

آن ذہب عنبر فضیر فی الریاط شعر فیوم علمیتنا و یوم لنا و یوم نسا و یوم مشر  
اگر کار و این بیت کار و این بیت دیگر سرمه کار و این بیت دیگر سرمه کار و دیگر سرمه کار و دیگر سرمه کار  
روسانی و دلیل کامل و بجهت بعض رسانیدند که لکه اینکه ایم الدل هر ما قدمله  
ذات خیر مسام علی آنچه دهن

و مالک فریه و این بخل فی الغم تها و کا تها و این بجهت مظلیها فهد طبعی ایسدار  
بیت دیگر  
فی لبلیه المهم مکانک مادریه من افق العلی فخر ماحنده الا قمار فی انقض  
در شبیهای تاکب عکان تو اند که بدان آن از اون مسنه سرمه کار ایک عق دهای دیگر  
والغم فما اعطف السک المضارمه همانه ولا حاط میل التخم عن شرف البجم هر کاه  
در زاده ای پرس بینداخت نویس زنهاص ایست بیکل و کم کم بسیل کیه و زیرگرا از شرف ستاره

# در بیان توجہ نادر شاه کی جانب مکر رشائی و قتل غمان با پشاور سرگرد

خاقان دھڑا کیہ مازان حمالک را دو اسپہ از چار حد ہفت خط بھت دروازہ کرنے دیجئی  
تو کل نین ہست بر پشت مرکب بھیر نیم و نین تیر بر فرق غلیظ نیم نیم عربیہ السیف بخرا  
ریجاننا اف علی الترجیں والآس شریان اس دم احمد اتنا دکاننا جبھہ الراس  
دستنی ہاست قبح ہند کل نکسیں دکل اس شرب از خون دشمن است دپارہ کاسہ سر و غذان ہاست  
بعد از مقام رعحت شور و استیجان اش و ازالہ سور سنجاش انجیش توئی الجاش بغزم مقام رعحت و  
ترودون مشورت کردن اسٹانہ جسکر دعا  
استیجان اشہ در عیبیت او ووم ما صفر خطہ ہمان مقرر کب منصور و مناشیر مطاعم میتی بر حکم احمد  
الحاکم نہ کردا  
لهم ما است طقہ من قوہ و من ربا خلیل و محتوى بر امر الفرواحف افاؤ تعالا اذ نخو  
بر کلنا اخونہ است طاعن و ایک از خوت و اسپہا بیت شادہ منت بر دیں بسکو مکانی مخابوں  
بر قول ہذا و ان الشدفا شدہ دی وحیم مقریون بصد و کشہ اشارت رفت کہ ازو لایات  
این دفت مدت بس حکم کن اپ خود از  
بسیط طے تو پہا می کر دون شکوہ را بر مرکب کر کرو و سوار و قدر کفاف بار و طبر شورہ

بار کر دہ بہمان رساند اهر جمیع العساکر الماسره والفساور القاسره والبوائز الوازره و  
امرکرد بھی مسندن اکاری مکشہ نہ بڑا ہی بر ذر جنک آ۔ ہبہ اون یہا د  
تغیرہ البیاذق الیوارق والقیاق الفوائق والمحاریق الغوارق والغوارس الغوائق  
سیاکردن بیت قیاری سق زندہ دلکر کمی مسکانہ ده مردان جیت دچالک ترزا کندہ دسادا ہی من هنکات  
والافراس السوابق والآلات الرواحم والصواعق والمدافع الحوارق والمنا سف الحوار  
واسپان پیش افتاده آلات مدادانہ دہن زندہ ددیع کندہ سوزندہ دازینہ بر کندہ ای دندہ  
والمقاشع اسواحق والمقارع والمطارق والمقامع والمحاکع پیس از عام و خاص وجی  
وتفعکن کندہ کر پدہ داز دار کر کنہ دی دار کر کنہ دا دیکر دیکنہ دا دیکنہ  
صر غام صولت بقصدا ز تمام حضم احضرم فعل احتشاد و دران جامیعت و جامیعت  
شہر ای دیز میت بھر کنہ  
از بیوٹ عین ولسوت عران استعضا د دا وہ و تائیت و تائیت بجت دا جیا  
ستر رای بیت مردان کشندہ  
و انتخاب و انتخاب جیا و اجیا و تجدید و تحویق جو فته جو فا و تاہب ہست  
خط کار زنگب پس سکلہ نج شندہ  
و ابہت لا یجھی کر دہ در عیبیت او ووم ربیع الشافی یوم ابہت بعون

## در تهییت کر و معاودت نادر شاه بار دیگر بجانبِ دم

احد پیشنا با همیس چیز جمیع که از شنبه سبب تیرعنان آثار سبب بر دل جوان و پیر عیان  
 میگردند چیز شرق الارض والغرب زخمه و فی اذن ابوزاده منه زارم کو کیهه نصرت  
 شکریت تر در شرق زین و مغرب سرخه تخت دهد کوش چزا اذی زمزد است  
 ملازم غرم حاذم در ای عادم بجاینگ کر کوک نخست یافت عربیه قدر حک کاظمه  
 و طلاقه و سحب علی وجه الارض سحابه و نقل من الشی الى الشای از راه و اطلاعی  
 طلاقه او بکشیده شد بر سی زین ابها بر او و بروایت از زین چرا شریا نه خاک اورا و پرسناین  
 القشر الواقع من الغبار غواصه وقد فرض فضاض الحبال من القسام حین المقادام مکن  
 نه داشت از فبار غراب او و خود رک را کنده نزدیک از بر هم خود را نشون سیده و از  
 سطوع القظام شتبه على الناس اتفاقاً يوم القيام و شدت الشدائد کیت الکتب  
 ظاهر شدن غبار استیضه بر زمان ایکه آیه هما که تردد قیامت و بدبختی زمان مذکوه حکم  
 على الحمام و حبیت خلوع الجمایی من الاختنه با صفاتی صوابی السهام فضایل المؤمن  
 بکفر ترک و کابه بیلی کانها از کیسه بهم رسانیده رهستان نیز نیز سیده و پرور زنی که  
 عجاجاً ولدیل کا لیوم اتلاجاً وزیان روز کار میگفت حمام الزمان و وجه الارض  
 نهیک ذنب مثل روز از دشنه ایشان اشیاده زین دیدنی زین

۱۳۰

عن هاک ملام الزمان و ملام اسیمیل و محیل معنی الکوا عبیه بعض القوا ضب و اجرد  
 ز با دست بی کر بر کرد زمان را بکرد و مشتهر داد کو هم ای اعماکه دشت و خزانه زیسته ده سیهای  
 السلاهیب والحسانه الدلیل فمحن فی جذل والروم فی وجبل والبر فی شغل والبحر فی محل  
 که دوی دیسیهای کیهه هست بیان ده عیش خویشیم در دم او همیش بر پایان ده شکل است و بجز بخات بده  
 سر عسکر چیز حمامت حس آفت در معارضت کروه ساز خیک را در خارج دایره  
 سر کوک بامنک دیگر کوک نموده یعنی پیش بیوار قلعه داد فوجی را که روی زمین زدم و پشت قوت

نشکریان بو دیگر که حرب فرستاد خرج من البیدر جمال الی الموت عمال قتلای قو اسلام  
 بیرون آمدند از شهر مصانی بر مردن تحیل و مستند رسیده سیدم بکیون  
 اسلام و کلام الحکام و تصاویر خوا بالصفاح و صخرا بالکفاح و تو اصلوا بالقوا طبع فی عقا  
 شکه ای اعدن ای ای عشق و معاون کردند با شمشیرای هن و خوده نه بخک بیبر و رسیده نه بخای خاکیه ده دکشنه  
 بالمقام و تمار عهوا ای الواقع و تصاویر عهوا فی المصارع تبا و حوا و تبا مخوا و تبا و حوا  
 نه کز زیبر زین و پر عیت نه ز باناین کاه دیدن زین افاده ده فریده نه پیش زده ده شتمانه  
 و تکا فخوا و توا فخوا و توا فخوا و تقار عهوا و تقا و حوا و تنا خروا و تسا جروا و تعا فروا  
 در در و جک کرد و تبرانداری کردند و تمشیزه زند و بالاخوانی کردند و خود باری کردند غبار را مکتبتند و مالهند بکردند

## مقابله و متعاله افواج رومی و نادری در حوالی کرکوک

و تعاورا و شناورا و شناصلوا و شناصلوا و تجادلوا و تجادلوا  
و تجدلوا و تجلدوا و شنالدوا و البيض شقى والبيض شقى الرماح شكلت والعلوب  
و شد خزى کردن و جلد پی موزون شپشرا ظلم کفر و کلاه خود را پرده می شود و شیره غلال کردیه  
شکلت والصد و رثقلقت والآگیا و تدل دلت والاحشار شکلحت والاحسام شکلحت  
بلایام شد و دسته ها چینیه دل زیسته و جذب آدم بخ و دل زیسته  
والطعنات شکافت و لصفوت شکلحت و لصفول الصادی بصید بالدم و سروی  
و مقدم احرب فی قلعه خرب الحضرة لفتح و یوری عاقبت باعینه داری مفصل  
و آتش زد رجیک در عیب کردن کشان آتش زد و خسروی  
سفصل کشا عکس شاهد مطلوب سر عسکر و سخجل حصول بر عکس انعکاس یافت یعنی یلان  
قبل قبال مبا عدت اقبال اغیره باعی مفتر قبال سر کوب اقبال عرصه قبال آمد و جمع از  
رومیه عرضیه شیخ بید بیفع و بقیه ترس ایکنیز عرصه کریم کشتن سر عسکر کو مرار زده زندگی را  
داشت

شمرده بید تند شد و بجز تحرز شیر بجهت و بر عزم خود بانک ایاک و صحراء الامانه  
بخاره زد شد  
برز و مصبهون و ارجیس فی لفته خیمه با راسی سخیف بخیف خوف ذاہب و صلا  
شخوش بصلة قلت و سخوت آیت کشته سر بحیب شجب کشید و تقاعد فت پس رقیع لمند  
پیشتر سنه  
مار آر قلم سرایا پیغم با سهم سر عسکر که از خطوط جهیش نقش جار بالرقم الرقام طاهر بیو و مقوم  
آمد بر قل سخنی از زمانه آورد  
و مکتبن از کز قدار از ایکم اذیب بکتابی هزار ناقه ایهم با ایصال احکم حکوم ساخته  
پیشند من کراینت و مبنای ایهم کنان  
سر عسکر امیدان حسیاب و عوت و این نکته را در حسن مکتوب اشارت کرد  
با شر الا صحار فا بیض والهفاظ راه و احوال منایا مسأله و ایهان من حیطانایه  
نمایه بصر  
پیشتر و زیره میباشد باش دو خدای مرگ آیت رسید - اکنون بزمانه دواری کان  
قانمای اوئنک عقا لایه لا معاف شد شکام شمام که ترک خسی ایزک سیضا نزک  
پس بدرستیک آن بنده باید اد شد و اذیه باید کی در کرد اد

## خلیل شکر نادری بگرد و رومی و اضطرار ایشان

ما در دو عرصه سپاه مفو و پیغام شاعع در نیام کرد خدیو نیکو فر جام ما شندا سد مخدود منجد را جام  
شده منبوط حقیق جعل کلام مدل لستکنوا فیه با عیش رویه و لاتمار فیه در قبه قنه آسا که خارج  
قلعه کر کوک استقرار یافته بود آرام کر هفت تقدروز دیگر که عازب لقره خشک سپاهین  
مژین نیزین روزین شمس طالع یافت با کوبه بهرامی و صولت زرعامی بر پشت آپه ای  
خبرین تا مهرا مده با شهم عجیر مشکپاش جراحات قلوب اعدا کشته یو مصلد  
برایشان بیل آنوسی ساحست خند در خسار کار عسکر حواب پنود با تلخ جواب چواب  
اجابت نکرد و مثل لا افضل ماعزور اکب از ضعف قوت او قوه لفعیل آور و حنید یو  
حد و پند کشور کشا بوران طاورا میخان شیان عرصه و غاسله خود داری برای  
غارت کردن اذکردن بر کر فتنه چند نهراز خانه وا بیات را که در آن نواحی کنی  
و ثبات داشتند باشین و بناست تاخته فخای و کمی فریب اهلکنایا فی رص  
با شناسی ای اخیر ساخته پس تجمع خصم با باطل بیدار باز شاد عقل مر صوص از  
جهت خود جانب سور داش که بکثرت عمله و عدت حشم مخصوص بود و سپاه خمیر شیان خیز  
فلکی در اعدا و عشرت شیر عشرت شنی بودند طبق استظراد پیش کرفت سور  
سور داش متحار قلعه جوالان جوانگاه همیون لشکر فیروزی اژده غلات آن  
بوم و بر در سر راه بعدا دمنبر کردید و جمعی از ناما زان عرصه چوافی تقصد اغاره خواه  
و چوافی بر عازب تو سن جدادت در آمدہ غارت و حواشی از جواشی غارت

ایستادند. سران حزمه کن راه

۱۳

## دربیان نوجه نادشاه بجانب روم کرت شانی

گردند و تمامی اطراف آن خطه خطفه تاریخ کشته اخطار خطر و اغتام کم پیش از زر کوچ جبال  
 دارد و این قری بجهیه ترکیه در آمدہ اکراو ملیا س بلباس اتفاقی والمتاس جسمیه مطلع امر فرو  
 مطاع کشته شده خلال این احوال مسامع عالیان بیت احرام جلال و صفا اند وزان مژده  
 آفیال رسیده که انتقال موکب انجمن کوکت از کرکوک موجب حاششت سرعک و ناظمه طهور قبور  
 درین طرف طرف نشیط انشاط در میدان درونش ناشنطه جلوه گر کشته بیت هزار  
 سپاه چوار سبز داری چمش پاشا علی التوالی بر سرمه نشریه و معاشر ضمیر معاشر  
 روان گرده و ان کرده آمدہ در مکان موسوم باق درند که در مابین دو گوه شماخ  
 واقع است شغف و شغاف جبل را محل قرار ساخته اند و از روی شعف و اطمینان  
 باشخاپ و اخته خدیو فیروزه در پای فوج للسین با فوج کران از سکنان طبقات خیل  
 بر طبق و القهر از اقتضیت سرکین طبقاً عن طبق ما چه لوای خور شید ضیار اساحت از و  
 چرخ مطبق گرده همگنای بخت عالی بقیر و زمی و نیک فای بر تو سون پر پوش دیو جها  
 و ائمه الحشیث التوالی سوار و بر توز و سرعت راه نوزده اوی بورد و پیکاری شدند  
 از المیوب مرگ کب انش لماب لماب جمال و فضای جپان را تراکم نهیت بجدي  
 فرو گرفت که ثوابت شهب دران شام کحل فام از عین نلدست کحول و مکمله تنظری آنکان  
 سخوم للهل خاتت معقارة فدت علیهم من عجایخته جیا و اذ اقدم مرگ کب سرکان  
 کردن اعناق بیک آسمان سانبو عی سبر رأسمان افزاشت که تارنگاه گردآلو دی

طبعه لایه داری افغانستانی افغانستانی افغانستانی افغانستانی افغانستانی

# غدیر شکر نادری باکر وه روی و پوچکوئی آن

لطفانه

له لصیدیح و تاب از لقیه دیده الطیاع می یافتد بر شاه سمجھه مشتیه میگشت عربی  
 شجاعت حوا فرامسماه فو قها جملت است همچنان خوم سماهها اکر شعشهه سنان مبارزان  
 شجاعت سرمهی هیچان آسانی بالای مرگ رکن دکره دست نیزه داستارههای آنکه این  
 شیخ در پیش اه مجرمه باز نمیداشت کو اکب سحاپی قطرهه زنان تا جصح ایدپی بمنزل حق  
 نمیبردند و عم السماه النفع حنی کانهای دخان و اطراف الرماح شرار و اکر مشعله داری  
 دعاء کردند بآسان غبار بجهوی کرنی دوست دامغان نیزه شیر آنت  
 بروق ایاریق چراغ در سرگوی جهان نمی افروخت خیل کو اکب تار و زقیا سنا  
 تیه سرکردانی سیرون نمی آمدند فکفت سماه وال عجاج سحایبا و خیلک ابرا جا  
 و خیلک انجما اکر چوز مین و زمان راسیا هی شکر منصور خلائقه شیت ولح ساخت  
 لیکن چندین هزار نیزه تا نباک از عکس در نوع مصقوله بر ساحت خاک و عرصه افلاک تا  
 ۱۳  
 و قد اطلاع او الشمس النهار و او قد و انجوم العوالی فی سماه عجاج و هر پد ادکرد یعنی  
 رجیعت خانه اش گردیدن ای روزه دهانه از خلائقه ستارههای نیزه دهانه خوار خود  
 تو سنان ویده در شمان ره واشن فلک غبار بیزیرفت اما خاک آن سرزین تیا شی  
 سقدم خاقانی در نظرها حکم سرمه خاک بین یافت شعر اما الغفار فامة حما اثارة  
 السناک و الچو منه منظم لکن انمارهه السناک احاصل انشب اشدت  
 زیستهای داشت دینان آسان از دنای بیست کمیکن مذکوره ادو سهاده همان  
 خلمت اسپ میان چشیع پاراه میرفت و خاطر مبارزان بهوای شمع اد پر دهل  
 قانوی خیال عیا خشت بعد از انقلاتی فلق و این لاج بازم نام آوران جنب کبوشا بشکوه  
 تمام آق در بند رسیده جزایر چیان براهم بهر براهم پوش و کر کیمه گویان کر کیم کمین  
 کر ک خروش را پایده ساخته از دو طرف بشیق ذیق جبل و عرعره و شمشاخ  
 خنف کردن پنهانی کرده

## دربیان توجہنا در شاه حب ابت و مکرت ثانی قتل عثمان پاشا

قتل فرستاده سواران آهنگین لباس فولا دخواه نظام امیر خواهی زیرالحدید بودند تشدید اطراف  
 و احاطه اخا شش و اطناف نموده در بند را در بند کردند همین که مهرماهی را بر اثر این  
 ستلخان غلیم که بهاری چهار  
 فراز کوته کوه افق و صفوه خاک و یوه ارض امنور ساخت نیز لوای اتفاقات ناب  
 بیان روزن آشکار نموده از خود فروغ کرده مهر جهان افزود طاعت خسروی بز طایه کوه  
 بیان داشتند  
 و فضای طامه را هر و طامه را کرد و میه از خواب پسندار بیدار کشت اجل را برسر  
 بایان داشتند  
 بایین ورز عیش ابا غیش الیل قیرن دیدند قلمارای شمس باز غتة رای لکوکب  
 تاریکی از شب  
 طهر الاجرم از رد وی مسارت محصل عجت آغاز نیده قیصال و قیصال آستین باز نیدند  
 خاکشده نیز دسته کشته کردن  
 اما سر عسکر سپهورانکه میادا خدیونیکو ختم که شهکار خصال با سهم و خصل ششم و حصل انسر و ان  
 جهان ربوده قدر یابد و مش پاشاند ب نیکنامی فرار یابد با فوجی بطل از رد وی  
 بطریق و تحقیف رماح و سق اسنه وار یافت مرتفعات پرداخته بعزم از زیافت و  
 شادی کنده راست کردن نیز کردن نیزه با یک کرد و بیشه با یک  
 از باقی خضم طیعن احتقام را با قدم از نرق احتقام اسرع من البرق بیان و زبان  
 خسک کردن  
 حال شهیدان شوق حاپش متعال او ما خد و اقبال ولدان اهلنا تعالوا الی ان  
 محوی کردن چون با اداء کفت با هنرها هن خودها بیانیه هم  
 پاشا الصید سخیب کو پایه ب محشب غرم و محشب رنمه بر شسته متعاقب مش پاشا  
 بیانیه با صیدی روبره  
 مطیعه همت را بار بند و امر مقاومت اکار بند و باقوی خصینیل غارا میغار نموده رواده  
 داده باز کش  
 اقی در بند شده بود و متاره را بکوش اجل الی خفی سعی قدمی ارسی قدمی ای ای  
 دمی میکنست و در اثنا هی کیر و دار طایعه سر عسکر از جانب کر کوک آشکار کشته هجوم  
 پیش و ده قرار داد

# زمنه اور شاه با عثمان پاشا سر عسکر و عشاق پاشا

فوج بهرام ببر دشبور کرد پرسپتیزیر کرد کرد گردان کرد فراز عنان فراز از دست  
 خداوه بر کار خنک اطمینان برآ کار کردند رجاعی الایل لایر تماع من اجرس جنو و مش باشیا  
 خود را در محلال آشحال وید مجال محاولت و فرصت محاولت و محاولت پیافت  
 نمودند که نادیده نبودند جنک کردند پرسپتیزیر کردند  
 بحمد وله  
 نهضت نهضت نموده عنان از کفت وادند واز کفت جدال روی پیافتند  
 سر عسکر که از مفهوم لو طاعت علیهم ولیت من هم فراز و ملکت من هم رعیا  
 اگر با خبر شوی با آنها آپرانت پرسپتیزیری از آنها آزار پرسپتیزیری در زمان از خون  
 واپل بو دلپشت بر بالش اطمینان داده در تخت روان می آمد مشاهده این حال  
 اینکه تیز کام روز کار را شنک و خنک بد رام ایام رانیک رام حرفی فیروز  
 خنک و پده دست و پارا اسحیج و اسحیج و دشت را پرا اسحیج یافت با عسکر صوف  
 و حبند صوف صوف و ادب را پیشنهاد ساخته روان از تخت روان برآمد  
 بشباب  
 و مثل الفرار بقراط اکیس انتساب و نبدیل آفانی حتی لا ارسی لی متفاوتا و انجوا  
 نزدیک تیز کیت ماقرات  
 اذالم بخ الالکیس انتساب جسته بالجمله اجازه تو س کریزی کرد و لیکن عقله عقل غلط  
 چون نیم ایام باعث شدند بجزی در او کیش  
 پا پست کارش شده سپر بجهه قضاعناش کرفت و مصادق اذام سر حوا  
 چون شر وان خشند  
 بمال او تو اخذ نا هم بغفتته بوقوع پیوست یعنی در همان سیمه اللہ پار نام میلی ایل  
 بازخوازند بکیریم آنها را ایل  
 کرایی باد - سیده دست فرا کشاد و از مرکب شش فروکشید اخذه احنه  
 کرفت او را کفر ندان  
 سیمه و سر شش پرسودارستان منظمه هر عرضی سرداری ساخت و باین جلا دست دریا  
 در نهاده  
 یوب سنان  
 یعنی سر بردا

۱۳۶

## بریان قتل عثمان پاشا و شکست شکردمی

همسران سر برندی او را خشت که قیل عهد الارجای <sup>خواسته اند و عالی شفتها</sup> متعاقب الرحال و بیست هزار تن

از جیوش عثمانی از دم تبغ آبدار بدار ایده از فاشا هفت سه میدان رزمند و جو و

پرولان اعدا خالی شد پس از سه روز نواحی جهان پیماز <sup>نیز شده</sup>

مکان ناجی نداش که کوک و فوجی تبا و بیس سره کشان معاقل نامور و حمله و عافطه

و عافطه و نجفه و ناصعه و عجاجه و ناجبه آن ناجیه را ماخته عقایر و ضیاع آن حمله عرضه

نیز میش شتراده غیره شتران شتران بزرگ شتراده تیز زمان <sup>واره شده</sup>

ضیاع و اهالی را اکله کاب عقوب و ضیاع ساختند و تما می قلعه جات آن سمعت انقلاب و

اسباب انقلاب اتفاق داشت و حمل فی ولکه السیر بالسری سال سییول خیوله مال الرما

<sup>خود را برکنند و محبتند و اخلاقند</sup> آن روزی ببرد و درلان خوبینهای خیل و دیگر پیشنا

والدرزی و سری السریه و امر را بالغاره علی الفرزه فقلوا بجمع و جمیع الفل و حلوا العقد

<sup>و نیز آن دسته ای تشویی</sup> دام کرد آنها را بیارت پیامبر عز و مرد ایلی برگردانه که و جمع کردند یعنی دارند برگردانه

و عقد احیل و حملوا علی الفراره ما قلعه من انقلاب و رجعوا منصورین الی حضرت السلطان

دیگر دلکرده باز و بارگردان پیشنا <sup>دیگر کردند</sup> دیگر دلکرده باز و بارگردان پیشنا <sup>بسوی پیشنهاد بزرگ</sup>

المطلع و بعد از اغارت دلکرده باز و همت بجانب بعد اد برآنچه ختنه قاعده ایضیق

فرانزها <sup>فرانزها</sup> محاصره آنها ختنه احمد پاشا در باب معذرت در آمد و مشکل نتویین ولایات قلایع

پیشنا کشته نهانون دولت عثمانی فرامی موشح بطغری قصری ایراز و استصحاب

شققات خود را پاشا یان آنها دکر و میه را عاجلا لاآجلاء اجلاء و قلایع را

اخلا و تسلیم کاشتند و الاما نیزند من الحق آن یکجا به استحقا

<sup>خالی کردند</sup> از حق است آنکه فروز شدن کردن آن سبق د

و پیر عجم مرووده مستعیرها اذ املک احسناه من لمیں کنونه اشاره

و نیز نیز داشت و داشت

علیه با لطلاع مشیرها در سلاسلیم این شالمه و دام اصلیم این مکالمه قضیمه

برادر بظلاق راهه مشیر دیده اند زده اند

## در محاصره بغداد و قیام طغیان محمد خان بلوچ

محمد خان بلوچ داعی کشته حاج پیر راه طلب و حاج خوشحال طلب کرد

در سیان طغیان محمد خان بلوچ و حاتمه کار آن بدست مغوروان اسدالاچیب کل خوان کفون

محمد خان مذبور در سیان قوم بلوچ از بایت حال بدآیت و حال رخسار

غواصیت میپود در چین استیلاسی اشرف بپایمیدی اعتقاد و بمرافق دولت

ارتقا یافتند از جانب او بعزم سفارت بدریا شوکت مدار عثمانی رفت و

بعد از اعتملاسی رایت دولت نادری و تخریج صفویان چون راه نیافت روی انجا

والتحاج باین درگاه آورده از عرف خاقانی تطیب مشام آمادی نموده اما

یافش بحر چند و رژا پر احمدار مراسم بکری و خدیدت یکردا مادر باطن بمواشم

و شیوه موشتم و مبواسم سور فطرت و شیوه متوم و موسم بوده مانند حمار کرات

از سرین سرکین کنایت میپرسید و طریق نایفت میپرسید و در چین توجه او بیشتر تا

سجانب بعد ادحکم کوکیلویی کشته محکوم حکم بکر محکم میپود و بعد از آنکه خبر چشتاد عسکر و م

بسامع والارسید بالشکر کوه شکوه کوکیلویی نامور پر کاب فلک ساکشت و در قویله

غازم ارد وی همایون بود در منزل چیده بی از عشار خبر منصور عثُور یافته جایی و

عاثُور عاشور فیولت کرفت و از فرط اشاده ہوش بایی با ده غرور داشتماد روی

منظر کشیده اول الدن روی کشته در دریا نسل و مل میش آورد و اولیب قلب شد

۱۳۶

## دریان طفیان محمد خان بیو

و قیرحه قیرحه قیرحه شور  
 بسته  
 حمدق قدمه من امیر عالذئب فقد ظلم در سید سیده سیده سیده سیده سیده  
 خود سپر کرد و از راه شور بختی زر شک آش سماق و قلیه غلبیت در دیگ درون  
 بخیال خامه پنجه خوان نمک ناشناسی را پرس سفره خلاالت دلالت کرد  
 و شقوف شعاق و عحقوق نقاو رابی سبب وجہه نیت و باکج اندیشان اسباب خلا  
 راست راسته طریق مکالمه دسته و مکالمه سپه در واز شقاوت قلب و شعافت  
 ذات و شکاست خلق و شناخت خلق و شطارت نفس و شناخت فعل و شامت  
 بخت و شرارت طبع و شراست برشت برسب اسب راست روی رابواد  
 کمراتی انفرنج داده و منظمه هرث اهداف اهداف عوایق را بدیده و دیده  
 نداشته پچون بخت خود پر کشت و از لایت و عیاگی از لایت شحالد و اجلاد و بخلده  
 جلا دلت از راق نوسن شحالد و جلال و جلال و نوده فوجی از سکان تازی را شیند که  
 سکان شد رات بو زند مانند کلپ کلپ به اوی مرش و کردکشی مرش از کردن میگاند  
 استمکلاب پر اکیخت و در سمت بههان و بنا در بنا در دو ران آغاز عصیان و تبادر  
 بطغیان کرده لوای مخالفت برآور اشت لوى غبیه خداره بعد از سفح اینجالت خدیو چشم پیه  
 رایت پسپه آری تکلیف و تکلیف آن ناکس خمیره هنر و خطه شوستر را بدایره دولت مرزن  
 ساخت پچون اهل شوستر دو رق عصیان نوشیده و بیواقت محمد خان در مخالفت

شہضت نادر شاہ سمت بہبہان بعد مخچ خان بوج

ایند ولت کوشیده کالائی فساد را انفاق و نافقة انفاق را انفاق داده بودند اینهم اتحدا  
الشیاطین و لیا رمن ون اند و هم چیزون انهم مبتدا ون آن ملک دل پیزیر را که در  
شیاطین و روستان بیزار خانگی داشتند زدها با خانه ای خانه ای  
اصل حورستان بوچون مصحت او حورستان نموده آن وار ایهار اشیر لغما ساخت  
من مشی علی اشرا غرب سیر جمع الی الخراب و بنای برانکه در این خلاصه خلاصه  
بزرگ مرد دیدن غرب زو بیشتر کرد که در بود خانه  
حوزه نیزه خلاص قلب قلب درآمد در وار الضرب دل ازو لائی محمد می سکنی  
بیزند عطف عنان و نیزه سمت حوزه و اصفهانی حوزه آن ملک نزه نمود و بجانب  
بہبہان روی آورد محمد خان در تحقیق ایجاد سجن حیرت در اتفاقا و فیض الذی کفر  
در بند شوستان را بقصد تشاءل فرا کر فیض پسیا دکان خود را در شاگرد و شنایب

و شناخ و شنا خیث جیل فرا داشت و بسیار رزق نسبت و کشیده بکیفت اشرا کش  
کرد و غوفد باشد من شغل تکیث از اطرف و لیران چرث و سرت اضراب و حرب  
بران خشک مغاران چرسیده بطلم و طظر بر ایشان ظفر یافت آن فرقه را فی القوار  
فورة اجیل منحدر ساخته تبغ در ایشان نهادند تفرقه الطباء علی جراش فماید رئی  
حراش ماییسته و از اهل بعضیاد ون بعضاد ون بعض بر ایشان نیزی تاریانه  
زده ازان حملکه محمدکه بجا به پر کر نیزان و مکی در آجام رزمه اینیش فی نیزه چون  
بک ریزان شده بقیه اسپر سیور فرا کجیش پر جاش کشته شده کما سار فی المش عاد  
اچیش مجاس و آن هزه در ای بیهوده رایی که بتیز سر برداشته بود بکر نیز پا برداشته

۱۷۰

## دریان طغیان محمد خان ملک

اذناب او دیه را بدست کرفته با جمیع قبیل و سیف فلکیل بست هر مرکز کرجنت پس بپوشید  
 والاوار دشیر اکشنه کروهی شیر از مرد که شیر از صولت ایشان سیر از جان علیش  
 خلاط شد او لا یعصون الله ما امرهم و یفعلن ما یومن بسرداری طهاشان  
 غیره اند شدیدند عصیان خدا هم کشند اینچه امر اگر باید اینچه اموری شوند  
 کلیل خلاط بر تعاون آن بیعا قبت بکاشت بکاشت و تکیل و تکیل و توکید و توکید  
 او را بکیل و اند علی ماقول و کیل توکیل نوده تا کیدات الید و فرمان شدید شد  
 ما آورا وفع و فتنه او را فرع کند پس بر هر هزار از هجوم ترکش نیان سیمین جزیره هیل  
 کشت و خوار بجزوه کاه استهبا خوار العنان رماه جلادت کیش از بخوز و عجایز و  
 عجومه و عجماد عرب و عرب اسخه در عتاب عرب و عدا و عجم موجود بود لآن  
 شتر تری زیکر شوهر را دستور دارد لشزان و سپان عجیب و غمن کردن عادات تندان  
 تحقیق و لامسه آقدتات کشنه اسیر و استرا و استر جیه بدست آمد و جمیع مساکن  
 بددی طعام ملک کشیدن دیر کردن  
 آلقوح اشتر اخلي من جوف المخارک روید محمد خان سجا ر بجا رساری رامتصاعد و عناد  
 میبراند تراز درون خ نظیب  
 خبار رامتر اگم دیده و دیده بجهت راگراین یافت کراین و نالان اعجمن خلبانی  
 عاجزتر از بدان  
 حکایت فروانن المطر ای المطر ای را کاریست و اعواب ہوله را با حاله و هناء میل و  
 کریخند از بدان بزرگ نادان نام طاند بزرگ پیش رکھان  
 تنویل رفع اهوال و تحول احوال کرده معاون خود ساخت و بخیره فیض درآمد  
 نرس پندک کرد ایدن  
 شاید بناخن چهستی ایشان گره از کاری کشاید و از سهام قشی چرخ قشی اغلب مصون  
 مانده و نجات هستی بر بادیه نجات رانده بار برسول و سواحل اخلاص کشانند شب  
 دست نزد همار دریا  
 فی جبل غنی دلیران العیس من حیث ایس ولیش در طلبش اسرع من الغیت قطره  
 در کوه سخت شجاع تراز اکرم دست رفیت

## انهارام محمد خان بلوچ و خاتمه کار آن

زمان کشته شد اما اثر را اثراز و معلوم نشد چون مقدمات احکام مطاعت اصدار یافته بود که  
احکام نباوران زیاده سرگم بخت و سست رای دل سخت بهر جا که رفتہ کرفته مدرکاه  
سخن فرستند در میان جزیره شیخ علاق ہوله برای سلب تھا صیرت قبیرت سابق قازقشا  
خویش آن خاین چاین او سیلیه عفو باد ساخته کتیبل نزد کیبل فرستاد و از قطان نباور ہر سک  
شرکیپ شرکیپ تن از پیشان بود که قدار شرکه صد نوع بلا و ہر کیپ که در سو جل و معابر طهار  
معابر عصیان واعلان امور غاییر فرمان کرد و بودند بور طات معا طب هیتلائشته حضرت  
کش ملکیتی لم اتحذ فلان خلیل اوندا مست اند وزنا جز امن اتحذ الغراب ولیل کردیدند  
مشکل کشتن این کاشن خلیل اوندا مست اند وزنا جز امن امکن است که کرن غراب را بینای خود  
شکل کشتن الذی ہتوق نار افلما اشارت ماحوله و سب اسد بنور ہم و از موقف اعلی بقلعه پیام  
آن بصیرتی بصیرت اشاره لشته مدلول من کان فی ہذا عجمی فهومی فی الآخرة عجمی برای العین فی بد  
بعد از چند روز سبوی نا استقرار سفر ریاست فحوایی من طلب لا الی عینیه تعیینیه تعیینیه  
کار او رفت و از کوره فسادی که باش شده بود مکوری کو رجیم عوض مافت و پیش عجیش دست طاری تو  
پیش پیش پیش شد قد افیح قبیض رضیما المتقاضی شیخ علاق که متوجه حز فرقہ افیط عینیه عضیب  
سیا ہی  
لیو و نبرایمیه اینجست کامیاب نظر سبیم که شتر غنیمی افیض علیت برحوال و فایض فیجا نیز فایض کرد  
چون پاشایان روم بیب اقتشار تحر طغیان محمد خان بلوچ و غضروکب مغضنو را اصراف

بر کردیدن مبارک

## در پیان توجہ نادر شاه پنجاب و مقتول عبده

والضراف اردوی منصور چپرہ خورشید اخنادت را پسند نمیخواهیم و بکردار مقرر و فرمان کرد  
توقیعات قیصری را بر وفق توقع موقع وقوع و قبول نساخته از جمیع طبع انضمام کار طبع  
و تویقیع موافقت و انتساب حصارم و الفصلح میدان حرام عالیه داشته بودند خدیلو ممید  
بعد از آئینه صمال محمد خان با استقرار عالمالک دست و مازوسی هشت بلند ساخته به عنانی  
ظفر و هم رکابی اقبال و حسنا ولنگ و فیقا مانند حصو جسوس و ملپاک غیور از روی عشور تماذج  
حضر عشور از شیر از منوجه گشته مبار و پل و منع از امداد چینیکه کوکب خاقان نوشیر وان وان  
بسیت شیر وان روان شد سرخاب خان لکزی والی آنجا بجانب غازی و قوق که  
ملتها می بازو و اغستان بود فرار کرده فلجه شما خانی بصرفت کرد و کوچ نبصرف آمد بعد از خند  
روز لوای خورشید لواسع لازمال هضیانی فلک المعاشع با عقایع غازی توق پر کوان  
گشت که اکر لکزیه فیضت کوکب مسضور از اماکن خود بحسبیده باشد از غایم و اغتمام  
خلیفم غنیمت اند و خته از تنهیه سرخاب چون نیم خور سرخ روانید والا کمشل پریخ فیها  
حرلا صابت حرث قوم ظلم و ایا در ایشان را بیاد فنا داده مزارع و مرتع را مخصوص محمد  
قطاول و لکد کوب سواح سواح سازندان استوی فشکین وان اعج فنجل در ایجا  
سرخاب خان ستر اخاین خاییت را منکشت و بالکریزه منکوب منکوب پر طرق منکوب کوب  
منکرف ساختند و بانکبت و او باره مه خور و مدبوغ معنای نکناد و دبور کرد و شد خان چله عجم  
خانه ایش تناقصه محلی افتاد ایلان گشته گنوز و ذفاینی که در دل زین ضمیم  
بنان شده از ایاده چنان

فرز  
لی اینستون  
لی اینستون  
لی اینستون  
لی اینستون

۱۳۲

## نهضت موکب نادری بست شیر وان فارس خارج از لکنی

ساخته بود بست آمد و فتوای و قد خاپ هنف سما در باره آن غلوب خواب خدلت بخت  
و خاره منشائی کرد خاک شناسان کرد  
پایفت بعد از آغازه و احراق قوق از راه البرز کوه عطف عثمان و محل متولد را تزلی  
نارت کردن و موزانیدن بلوبر کراینده  
موکب اقدس قبله کا و چهانیان ساخته و انا بجا جاؤ اکر دوں خرام پیشیز شهر کنجبه قدم بجه  
کرده سطح زمین گلیسا می لکنی تقریباً طبیعت کا ه آسمان جاگشته و پیران قنداده با محافوظه  
دان تخت طرفیک لعنه او و از اطراف قلعه بیرون سی بار وی اور دنداز بکیف  
و در نیز را در هشت قصیقات نامواری  
ثغایران و نهایان فرا دفن و بدلداران پیل زور خاراشکن بامنای قیر کلکنک کلکنک و  
منافق غواص خصین تبلیغیت بیوب حاصل شخص حصین پرداخته و از پیچان  
شمار مرغاه  
حوالات و مخدیقات آسمان در جات بر در جات آسمان افزایش سکولهای توب  
غیظیم التک و تفک شدید لقیک درون جدران مجد را ماند بیرون محمد  
آبرو و درین قوت و توانی بیوارهای محکم  
ساختند اقا موسی علیهم السلام چنین مجتبیت شیوهها و رحبت شیوهها و فرحت بالاحجار طرفها  
بیانی و بمند بران ساخته در هم زنده کردهای آن و جذیانه در بختهای اور دنداز کرد و بدوک سکم راه آزاد  
و ساخت بالتصمیق ضیقهها و تیجهت فی المیحا صیقهها و خفت بالشهوق شوقها و  
دک و کرد تکن کردن با ایشان ایز و حرکت واد و رزم شتر ون غبار آزار و بکرد و بندستن دشواری از ایز  
او هشت مالوشیق و ثنا قها و و لوثوها و اجت بالرعود برو قها و سوت بالخرق  
ایشان کرد باشند کردن پنه و محل و هستواری و خاموش کرد بعد ایز بر تهای آزار و بیوار کرد بدویک  
ملایها و خرو قها و بست بالتفوق فو قها و بست بالتفوق فرقها فیکان المیا نیق  
بندیهای آن دشکه های آزار و کرب و زیب خانی سرمهز کے بالای آزار در جاده است بجه کردن نزدیکی از ایز و کر با هم شیعیان  
محایین سرسون ولاسر سون و اذا کشفت ضمیر هم بان من هم ایون جیا شیخها حمال و  
دز ایشان کردن مو اندانه و خشک ایکردن و یون کشف ضمیر ایمان تعلوم ای ایشان ایز دشکه های من فرود کردهای زیسته ایشان  
رجا شیخه های رجای امهات البلایا و حوالی المیا ایهاب هم ایلهها و ماءع  
در دان ایز کریم ایشان ایز مردان نادران بیانند و بسته ایز  
مساقطها مفترقات للحشد والمجدد مشتقات الایل البعض والحمد في جید باجل  
جای ایادی آنها جه لکنک کانند بایی بجهت و بدنه و غفرانه کانند کانند بایل بجز  
حمد در کردن دست ساده

در بیان توجہ نادر شاه کرت شاہزاد بجا نبے و مقتول عبدال پشا

من مسد صد عدت اذا صعدت وثبتت ثبتت اذا ثبتت كسرت اذا فصبت معطوفا على  
اد بيت خدا شکافه بتهود چون عین دیشنه بیرمه هنگه دیهود چون کام بیزند لکن شده بشهود پنهان  
الحال فتحت اذا فتحت مجرور بالعمل حباب بر و پر و حم خوار و سهار امطرت على عدالة  
حبل خود بمنتهی میشور چون رفع عینه جربان بازند و کنیده بدل بزیست تک بازند و سخنده و آسافت بازند بر دشمنان  
الارض حماره من السهار الالات الالات لا حجر منها في هجر ولا امن عند هام من حجر من صعود  
زین سپسکا از آسمان آلتند که شنست نیست از آنها در پناه داشتیت نیست نیز آن از شک بازند شک  
عجا حما بصر شمس قمر و عهد نزول صلاده با ترس الفلك و احتج القمر و حسر العقاب فخر العقاب  
بیزارانه بیانه کایاب راسک باه و در نزد شکان سخت سیر میکند بر سر فلك دنیا بجهوده پرده هشت پرده هشت  
و قلع فصیل الطاعه کانه قلعه و سپیله و ما كان لا يهمها حام ولا وصیله ولا مناص ف الا رسالت  
و بركته باروی قدر کویا کل ترکیه و بشیم و اخیه است و نیت اهل آنجا راحات کشند و دوستی و امداد کاهی داده سپس  
واذا الایتندون سپیله ولا سیقیعون حیله و صعود علاق على التبور و لقوهم بالعلق المأول  
دو ادخال راه غنی بر ز برد و استطاعت شاده بردیه در شد نزد آذینه باز سرحد و رسیده آنها اینجق نزد  
و حلقوهم بالعلق والتبور و محقت نستورها الحارزة بالحصار و تحویل اسودها الحافرة  
و بسته آنها بند و دلکها پاره شد پاره شد پاره شد پاره شد پاره شد پاره شد  
من الاصحوار و طنو المم من محیص و شیقنو اجلوی البداء و حلولهم عن حسن الرصیص سایری هب  
مدحرا و دکان بر ز نزد آذینه راه کر ز کاره و دشیم و اشتند بازیل شدن بلاد و درآشند آنها باز سرحد حکم  
زن و باید لیح آتش بلا بر قلک صاصی شعله و کشت اسوت لیبات توپ و قناب نزدیک  
و دوزن ز دیکه دوز دوز و سور توانستی کشت از شاره افشاری خمپرها یام را بیلده کیان  
یوم زوکا کب من وند و از شاره رپرسی و ظلمت انکیزی آن الات آسمان سور قلعه شاره  
در سوادهند وستان بر اهل کنجه من وند ساعت بساعت مصدق اذ السهار انفطرت و اذا  
الکوکب انتشرت بظهور میپست و بخطه بلطف آیت فاقی اشد میباشم من القواحد فخر حلیم است  
شاره بزرگ زین پیشیده شود  
من فو قدر عروش بیوت نقش شوت می بست از صدمات مدافع نیس لمیاد افع رخنا و  
ز بالای اینه سقماهی خانه  
رجهها در دیوار حصار می کشند و از نزول جلاهی و حجار مجانی قلعه کیان را سرکوب پیشی  
سیدلوزنده که این احوال حقه من فوج قدر روزه بقیه از پیاره ایشانه سه اس مر بعده الارکان و ایشانه  
بهر شنکه دل را مردی از بالای مراتع نزد

## بریان محاصره منوون نادرشاه شهر کنجه را و شرح آن

البروج آن حصن سپه را نشانی آینین مقلعه آتشی عیا خسته عاقبت سدیدی که تن می باشد  
 در حاشیه قلعه از شرح که میگردان جای خوب حصار و بروج مرتب و با تهار اینها آنها  
روان کردن  
 بیسچ آبی متقلب ساخته در ورطه شفاه چرف باز فانهار به افق است زده در دیواران سخت  
لاب زاده اند و داده اند  
 سراسر چون طاق طاقت قلعه کیان فرو ریخت ایالی میگال این لفڑ و لامقرن لانا المحیط ان  
کوچکت جای تراوینیت جای قیرار مبارابر این طبقه  
 الشرمی و المازن اطبق شد و مانند مو لطشت لطشت و طاس و حشت و دهشت افاده هوجه بجز  
خاک و آب سخت کردن  
 نژلزل و سپند آتش تغیر می کشند فنه هم ارسلان علیه حاصبا و منهم من افتاده لصحته و منهم من  
از آنها هر چیز که از فرشاده برآورده باشد و از آنها سکوی که فتاوی ایالات نداشته باشد  
 خضای اراضی و منهم من اغرق تبار بروج بجهیز پاسبان از ثقیرهای سنگ اند از ویده تعجب کنوه  
فرود بدم بجای زمین را و از آنها ای ایکل غریب کرید  
 و کنکر کار و مفسس از بیدق حراس نکشت تجیر بدندان کرفت و مخصوصون محظیین مقتنعی روی هم  
سرور و اذاده دار و مخصوصاً سریش برآزاده  
 دیوارهای قلعه اساس سپه را سر بر یافتد و خجالت کرد و بخواهی نیخوردان للاذ قان  
نمایند و بیان  
 سخدا شرفات حصار چون شخص جمین جمین افاده کی بزرگین نهاده از آتش ایکنیزی توب و فک  
جهه کنان  
 دو داز نهاد حصار برآمد و کنکره و قلعه از عخونت دخان بیش خوش کرفت و خندق ایم  
برنست و بنیاد  
 آب در ویده گردانید زنگ از بیخ مسخنطان بروج مانند حمامه بر جی پرید و سکنه سکته جیبت  
 و بیافت تقارن اینحال خبر سید که عبد الله پاشای کو پریلی زاده چون پیلی آزاده با  
 لشکری از حذر یاده از دیوار و آن روان و بلاد قارص را متحدا شکر گیران ساخته بنا  
 علیه فوجی را با عتماق و اختناق قلعه کنجه مامور و وزیر دهنم دلی صحیحه سائل هزار و  
 صد و چهل و هفت هزار میگردیں تعداد شرک لیل و فرس قدر را با صبحی صحیح از خصمه  
چه پنهانیه

۱۳۶

نوجه عبد الله پاشا با فوج رومی سجانیه لیلان نادی

المیت عظوق بزیرین نرین آقاب کشید با خرم مصمم و مصمم مصمم با دپایان خاک نور دراردن  
 نرا آب چون شعله اتش دران فارس سجانیه فارص کرم جولان کروه در ظاهر قلعه آمار جلاو  
 ظاهر و جان مکان راسحکار عسکر فیروزی گاشندا خند و پیازان کوکیه اقبال ارض طلکاک  
 و صطفاق سنایک هر کب سین ستم تاحد و دار زن الروم ارزان زرین برخیتند چون عسکر  
 چیزی ایمه کوش کاره سه شیره اتش سرمه کشید که زنی و داره سه شیره ایمه کشید  
 سرمه کشید که زنی و داره سه شیره ایمه کشید که زنی و داره سه شیره ایمه کشید  
 با جند فیروز بعد از چند روز بست ایروان خلیش کرفت عسکر که اذلیج جنایش خطا خیروش  
 فی راسه خطبه لایح بود حکم سابق قضایا نیز ندم و از سرسر عسکر سابق از فرط اطراف ریسته  
 در مرادت خداو دانده شد و میکشید که زنی و داره سه شیره ایمه کشید که زنی و داره سه شیره ایمه کشید  
 لمبعث و رزم شععت و استنجاع جمیع عساکر نتفته و منفشه و استنجاع عموم عظام منتبه و منتبه کرده  
 میکشید که زنی و داره سه شیره ایمه کشید که زنی و داره سه شیره ایمه کشید که زنی و داره سه شیره ایمه کشید  
 کانیا پساقون الی الموت با قضا و اقفار اراده وی چایون پرداخت در حالی که در جنبه ایج  
 که کشید و بیشتر بروان همراهی ساخته شد و میکشید که زنی و داره سه شیره ایمه کشید  
 کلیسیا باز اختن بارگاه فاما پیاو برایچ مهر و ماه میکشید با نهایی جو ایس از تعاقب و قوف  
 و فوق حاصل کشته تو ای طفرات تو از ازان هکان نهضت و در چهار فرجی قلعه ایروان در  
 سکانی که حال برادر تباشمار دارد در حمادات خصم بجادات آغاز تجیم و تجیی کرده از شناسه فرا  
 در سایه افسوس آرمنیه ندیم زندگان که خسرو خسیاریت ضیا افزایش افواج شامی سخمه را با  
 عمو و سبیح از میکه پیه رود که در عسکر در حال باخیول و رجایل شد رجایل و آهنگ  
 قلعه ایروان منود که لشیت است ظهار بدیوار داده در ورق و تصریف صوارف ابصره صرف  
 یاده ایشان منود که لشیت است ظهار بدیوار داده در ورق و تصریف صوارف ابصره صرف  
 یاده ایشان منود که لشیت است ظهار بدیوار داده باز لیلان ضرغام پاس سیدید



## غلوب شدن لشکر و مقتل عبد الله پاشا

در سکن فشد اتفاق انحراف و دو ایوب افروختیاں حدیداً سخواه و افراس کسرع القوایم و  
 آمال قویم المنسام و جمال خشمیم الفاسم و بغیران چینیم بران ببران اکتشاب ارتبا طادا و مل پاشایان گنجینه  
 نیز ایوان همکرب طالع را کجی و خود را زمکنت محاذیت در تغلیق دیده از ضمطه از الاستیعت طیعون حیله  
 استطاعت عذر نداده  
 ولا یسته دون سبیلابدون اعداد او اعماک اندیار اعذار و مین حکمت کرد و حلقة کوب در استهان  
 دراه نهاده بردا غلامیں بجا و زکر داده از آن نزی نجیت  
 کشته و قیح ابواب قلاع و قصنه و راست حصول نسود و پاشایی پروانه که قلعه داری عنناق و فرزیده  
 کفود  
 اصطبلیح سخت آیین اعنناق یافتہ بلا اعیانی اقتیاد القیدم و بخدا حق اخیل بالرکض المغار  
 قلعه را بیلم کرد و بعد از آن تجاح مناج اذن سبیل و آن تجاح مناج فاعظ فیاض نوبنا فهل الیزج  
 سمنیل سعادت اند و قیل در کاهنل لشیل و مستطره طاراطعه نزول کشته میوات بیخوات  
 میخواش  
 استهان  
 ساخت بخ غلب کرده باشان  
 گزنه و شاعر  
 برشاش کمرت مترش و راصمه و راتبه هر کیم و آخر حال و رتبه هر تسب و مرس کشنه جمعی باز  
 اساوره و سواران باشیان که در میدان مساورت مفتید پسوا سار و مسوپا سار خارشده  
 بجهن آسیه  
 بودند اعنناق اعنناق ناسوری در یافته تعلادوزی صرمحت عاجز نواز خندوانه نو  
 آزادی و خلاصی کردند پیشان  
 بسلاست و مخفوفت بعافیت با حسن قلب و کشف کرب ستایشکر ذات پاک رب بخل  
 حفاظت سد  
 شانه روانه او طان شدند فشار الاصاری الاشماری و جر دکان انفلت من الشباک عصمه  
 بیک که دعا سران  
 سداری کشان داری و شد که با خلاص شد از داعم  
 من اصحابی فیاضی الکاریک تتماری و تاحد آری پیچانی نیز ملینه که افسر تا جباری است مقفاره باش  
 از جا و سه این سه چهار راسته و در روزگار می اند  
 و خیان نمایک و پیغمبری شرایع و مصاف اشتراع و مضاف ولا ایات محروسه کرد و قدری  
 بجهن کرد  
 ایخی ای فصایه و ایت من کل الوری اولی بیکنست الاصیع سلطید تم اعاده ای قراته  
 خ برخاب خود و آماده جسیع علی بیکر  
 بودند  
 الا شیر کوشند و دادند که ایس مجموع کرد از ایشان خود خود

لهم انت عز وجلك  
نحنا نسألك ملائكة  
السماء والارض  
لهم انت عز وجلك  
نحنا نسألك ملائكة  
السماء والارض  
لهم انت عز وجلك  
نحنا نسألك ملائكة  
السماء والارض  
لهم انت عز وجلك  
نحنا نسألك ملائكة  
السماء والارض  
لهم انت عز وجلك  
نحنا نسألك ملائكة  
السماء والارض  
لهم انت عز وجلك  
نحنا نسألك ملائكة  
السماء والارض  
لهم انت عز وجلك  
نحنا نسألك ملائكة  
السماء والارض  
لهم انت عز وجلك  
نحنا نسألك ملائكة  
السماء والارض  
لهم انت عز وجلك  
نحنا نسألك ملائكة  
السماء والارض

## دربیان توجه نادر شاه کرت ثالث بجایت و مقتول عبدالله پاشا

جهان و مال جهان ناخن و تو خنده شد و مقصو د قلوب دوست و شرمن ساخته و سخن لای  
استیلا و کوئه هست علا فراخنه و افروخته کشت و بنیاد محنت و اسیاب بجهت اندخته و آند خنده  
آرسی برای معاندان این دولت بزم آرامی فلک تا بساط اشاط در چیده و پر چیده و تا پراغ  
خوشد لی در گرفته برگرفته بعد که قلاغ بجهت خداداد هشتر داشد رعایا و اهلی را که در مساق  
این حوال بنابر ضيق زرع و سقمه شاق ترک زرع و مساقات و علبت تغلب رو میمه جلاد  
او طان و شناقات کرد و بودند حیازت و حواشیت و بیوشت مغنوست اشار کمی اراضی  
و سقمه کم فهمیا اعانت و رعایت و سندل زعایب اغاثت و حمایت فرموده خایت سعی  
درین کارهای اداره کرد عده ای این سی روزه بود نخاده و سرمه نخاده و سرمه  
تمکیز راهات و توفیه عمارت ریحان مرعی امرعی داشتند و باجرای اینها مطلع آب بر  
روی کار و آب از جوی رفته باز بجوییار آور دند و بصداق فانشه نایه ملده میباشد میباشد  
همت احیا و صلاح اموات و مرضیات اراضی کردند اخذت اراضی ذخایر پیمانه خون بکار  
سفان او لئک دلکش بود و مکان اپریش آبروش اپریش خود را کردن زین کردن زین  
ساخته در نهم شهر رمضان آن مکان پر فیضان را مقام کوکبه عزو شنان فرموده

دربیان جلوس خدیوبیگین بنایید مالک خان  
المک ملک آفرین ایه بحسرة علی لکافرین

چون شنخه منسوه و ولت همیه صفويه بملک سعی چند ره چند ره کشته جزا به حرمان از  
کتابه طلاق حرمان رواق آن خوانده نمی شد و انتقال سلطنت ازان دودمان دا

دربیان توجه نادر شاه کرت ثالث بجایت و مقتول عبدالله پاشا ۷۵۰